

جایگاه جغرافیای طبیعی، سیاسی و نظامی طبرستان در تاریخ‌نگاری سیدظهیرالدین مرعشی

سیدضیاءالدین عمادی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

zia.emadi@gmail.com

سینا فروزش

استادیار گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

sinafrozesh@gmail.com

رضا شعبانی

استاد گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران

rezashabani329@gmail.com

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۸ شماره ۶۸ - صفحه ۲۲۲-۱۸۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۳

چکیده

در مازندران، تواریخ محلی مختلفی به رشته تحریر درآمده‌اند که از آن جمله می‌توان به «تاریخ طبرستان» ابن‌اسفندیار، «تاریخ رویان» اولیاءالله آملی، «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» و «تاریخ گیلان و دیلمستان» سیدظهیرالدین مرعشی اشاره کرد. تاریخ‌نگار بازتاب‌دهنده نوع نگرش و تفکر خود و یک قوم و ملت نسبت به محیط اطراف خود و جامعه پیرامونی آن است و بدون تردید میان دوران حیات مورخ و تاریخ‌نگاری او ارتباط مستقیمی وجود دارد. هدف این پژوهش، واکاوی جایگاه ابعاد گوناگون جغرافیایی در تاریخ‌نگاری مرعشی است. مرعشی، حوادث و رویدادهای تاریخی و اجتماعی را در بستر جغرافیایی روایت می‌کند که خود شاهد و ناظر آن بوده است. تأثیرات متقابل انسان و جغرافیا و نیز ارتباط بین بینش و نگرش مورخ و فهم تاریخی او بحث اصلی پژوهش حاضر است. مسأله اصلی پژوهش حاضر این است که چرا سیدظهیرالدین مرعشی در تاریخ‌نگاری خود، از میان همه ابعاد جغرافیایی، صرفاً به جغرافیای طبیعی، سیاسی و نظامی طبرستان، عنایت و التفات ویژه‌ای داشته است؟ در این تحقیق، فرضیه‌ای متصور نبوده و مسأله به صورت اکتشافی مورد پژوهش قرار گرفته است.

موقعیت خاص جغرافیایی، استقلال اقتصادی و سیاسی، ناکامی‌های طولانی و مستمر مهاجمان ایرانی و انبرانی در فتح طبرستان و مأمّن بودن آن برای پناهندگان سیاسی و مذهبی، مهم‌ترین عوامل توجه ویژه مرعشی به جغرافیای طبیعی، سیاسی و نظامی طبرستان در تاریخ‌نگاری محلی بوده است.

واژگان کلیدی: جغرافیا، تاریخ‌نگاری، طبیعی، سیاسی، نظامی، سیدظهیرالدین مرعشی، طبرستان.

مقدمه

درک بهتر رویدادهای تاریخی، در شناخت بستر جغرافیایی اتفاق می افتد؛ به عبارتی جغرافیا درکی از مکان و تاریخ درکی از زمان وقوع رخدادها را نمایان می کند. در واقع تاریخ در زمان و مکان تحقق می یابد. مطالعات منطقه ای نیز به صورت تخصصی مسائل مختلف از گستره جغرافیایی-تاریخی مشخص را هدف پژوهش قرار می دهد و جایگاه ویژه ای در حوزه های مختلف علوم به ویژه علوم تاریخی و جغرافیایی دارد. عوامل طبیعی در شکل گیری سکونت گاه های انسانی موثر بوده و منابع آب، بارش، و آب و هوا در کوهستان و جلگه در ساختار تحولات تاریخی منطقه نقش اساسی ایفا کرده است.

تاریخ نگاری محلی در فاصله قرن های ۸ تا ۱۱ هـ.ق به طور چشم گیری رشد یافت. ضعف حکومت مرکزی پس از مرگ ابوسعید ایلخانی در ۷۳۶ هـ.ق و قدرت گرفتن حکومت های محلی، طغیانموریان در گرگان، آل بوند در مازندران، کیابیان در گیلان را می توان از مهم ترین عوامل رشد تاریخ نگاری محلی این مناطق در این دوران دانست.

«تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» و «تاریخ گیلان و دیلمستان» سیدظهیرالدین مرعشی، پس از «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار و «تاریخ رویان» اولیاءالله آملی، مهم ترین اثر به جا مانده از محدوده شمال ایران است. این آثار، حلقه ارتباط تاریخ نگاری خود را با کتاب «تاریخ طبرستان» و «تاریخ رویان» حفظ کرده است.

در عصر تیموری شرایط برای رشد و تحول تاریخ نگاری به ویژه تاریخ نگاری محلی فراهم شد و هرچه از زمان اولیه آن گذشت، این تحول شکوفاتر شد. سیدظهیرالدین مرعشی نیز به مانند مورخان دوره تیموری، اساس و مبانی فکری تاریخ نگاری دوره پیشین، مانند تبیین تحولات تاریخی بر مبنای محلی-مذهبی را حفظ کرده و تداوم بخشیده است. مرعشی مورخی است که شرایط جغرافیایی-تاریخی زمان خود را می شناسد، و در بسیاری از رویدادها شخصا حضور دارد. حاصل این بینش و

نگرش، آثار ماندگار «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران»، و «تاریخ گیلان و دیلمستان» است که در قرن ۹ هجری رقم خورده است.

تأثیرات متقابل انسان و جغرافیا و نیز ارتباط بین بینش و نگرش مورخ و فهم تاریخی او بحث اصلی پژوهش حاضر است. مرعشی گرچه جغرافیانگار نیست، ولی در دربار سلاطین، سرشناس و محترم بوده و در بسیاری از رخدادهای تاریخی و جنگ‌ها، شخصا حضور داشته و مطالب خود را با صراحت تمام و نظر انتقادی نوشته است و به نظر می‌رسد بینش و نگرش جغرافیایی در فهم تاریخی نویسنده دخیل بوده است. وی در تبیین وقایع تاریخی، تحت‌تأثیر تعلقات محلی و منطقه‌ای بوده است. مساله اصلی پژوهش حاضر این است که چرا سیدظهیرالدین مرعشی در تاریخنگاری خود، از میان همه ابعاد جغرافیایی، صرفاً به جغرافیای طبیعی، سیاسی و نظامی طبرستان، عنایت و التفات ویژه‌ای داشته است؟ در این تحقیق، فرضیه‌ای متصور نبوده و مسأله به صورت اکتشافی مورد پژوهش قرار گرفته است.

درباره پیشینه تحقیق در موضوع تاریخ‌نگاری سیدظهیرالدین مرعشی، لازم به اشاره است که دو مقاله یکی تحت عنوان «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران؛ تاریخ‌نگاری محلی در پارادایم سنتی» از محسن لطف‌آبادی و دیگری «بررسی تطبیقی رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری محلی گیلان از قرن نهم هـ.ق با تکیه بر روش و بینش مورخان» از زهرا احمدی و زهرا حسن مصفا چاپ و منتشر شده است؛ که پژوهش اول صرفاً به کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» پرداخته است و پژوهش دوم نیز صرفاً جنبه سیاسی کتاب «تاریخ گیلان و دیلمستان» را مورد ارزیابی قرار داده است. هرگونه جستار درباره نقش و جایگاه جغرافیای تاریخی در تاریخ‌نگاری «سیدظهیرالدین مرعشی» از چند جهت دارای ضرورت و اهمیت است: اول آن که ظرفیت پذیرش تحلیل‌ها، تفسیرها و قرائت‌های گوناگونی را دارد؛ دوم آن که می‌توان به پاسخ‌هایی نو و بدیع دست یافت؛ و سوم آن که کمبودی که در این زمینه در میان پژوهش‌های تاریخی احساس می‌شد، ضرورت انجام تحقیق را سبب گردید.

مقاله پیش‌رو، تحقیق از نوع جغرافیای تاریخی و با رویکرد تحلیلی-توصیفی می‌باشد. استخراج اطلاعات نیز به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته است. تجزیه و تحلیل اطلاعات هم با رویکرد کیفی و مبتنی بر عقل، استناد، استدلال و با رویکرد تحلیل محتوا صورت گرفته است.

زندگی سیدظهیرالدین مرعشی

تاریخ تولد سیدظهیرالدین مرعشی را به روایت‌های مختلفی آورده‌اند که از جمله آن، ۸۱۵، ۸۱۷ و ۸۱۸ هـ.ق می‌باشد. اما خود مرعشی در پایان کتاب «تاریخ طبرستان و رویان مازندران» اذعان می‌کند که: «در حین تالیف این نسخه سن این فقیر به شصت و شش رسیده است.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۳۶) بنابراین چون او نگارش اثرش را از ۸۸۱ هـ.ق آغاز کرده است، سال ۸۱۵ هـ.ق صحیح‌تر به نظر می‌رسد. پدر وی سیدنصیرالدین نام داشت. سیدنصیرالدین فرزند سیدکمال‌الدین و سیدکمال‌الدین فرزند سیدقوم‌الدین مرعشی، معروف به «میربزرگ»، مؤسس سلسله مرعشیان مازندران بوده است. نسبت وی به کیاجلالیان نیز می‌رسد که همزمان با روی کار آمدن مرعشیان در ساری حکومت داشتند. سیدظهیرالدین در این مورد و پس از فتح ساری توسط سیدکمال‌الدین می‌گوید: «اما دختر کیا وشتاسف را سیدکمال‌الدین به عقد و نکاح خود درآورد و والده پدر مرحوم این حقیر همان عورت است.» (همان: ۱۹۵)

مرعشی، دوران کودکی خود را در مازندران سپری کرد، اما بعد از مدتی سر از گیلان درآورد. توضیح آنکه در آن زمان پدر سیدظهیرالدین، سیدنصیرالدین با سیدمرتضی از حاکمان مرعشی مازندران اختلاف پیدا کرده بود و بعد از چند ناکامی در برابر وی به حکومت کیاییان گیلان پناهنده شد. این امر منجر به ورود سیدظهیرالدین به گیلان و همکاری‌های بعدی او با حکمرانان این سلسله کوچک محلی شد. وی در دربار گیلان مردی سرشناس و مورد احترام بود و چندین بار از سوی حکومت وقت، به ماموریت‌های لشکری و کشوری فرستاده شد و در بسیاری از جنگ‌ها خود شخصاً شرکت داشته است. مدتی از سوی کارکیا، سلطان محمد از سلسله آل کیای گیلان به حکومت ناحیه سیاکله

رود منسوب شد. (همان: ۷۹) وی در فتح قزوین به سال ۸۷۲ هـ.ق و سرکوبی عشایر حوالی اردبیل ماموریت یافت. در ۸۷۷ هـ.ق به فرمان کارکیامیرزاعلی، سپهسالار ولایت گرجیان شد و سپس وارد مشاغل دولتی و امور دیوانی گردید. (همان)

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری مرعشی

تاریخ‌نگاری فرآیند بازسازی گذشته در ذهن مورخ است که حاصل تعامل دوسویه آن‌ها در مقام عامل شناسا با موضوع شناسایی «تاریخ‌نگاری» نام دارد. (حضرتی، ۱۳۸۱: ۳۸) در نتیجه، تعامل‌ها و نحوه نگریستن مؤلف در رویدادها، تابع بینش وی در نگارش اثر است. تاریخ مخلوق مورخ است و مورخ جدای از اندیشه‌اش نمی‌نویسد. شرایط حاکم بر مورخ می‌تواند در چگونگی گزینش اخبار و روایت‌ها و انتقال آن موثر واقع شود؛ حتی در آن دسته از متون تاریخی که صرفاً واقعه‌نگاری‌اند، مورخان در گزینش اخبار و رویدادها اعمال نظر می‌کنند و با توجه به شرایط حاکم، مانند اهمیت و تأثیر رویدادها در جامعه و اهمیت رویدادها از نظر فکری و احساسات مذهبی، دیدگاه خود را ابراز می‌کنند. (حسن زاده، ۱۳۸۴: ۳)

در آثار نویسندگان تواریخ محلی نیز پابندی به دین و مذهب به چشم می‌خورد، بینش تاریخی مسلمانان مبتنی بر فلسفه خطی تاریخ بوده و همانند تمام فلسفه‌های خطی، غایتی نویدبخش داشت، و معاد، بخش پایانی و آرمانی آن به شمار می‌آمد. (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱۲۷-۱۲۶) هر چند بی‌توجهی مسلمان به طرح و تکوین مبانی نظری و فلسفی برای تاریخ و جایگاه ویژه قائل شدن برای این دانش در تقسیم‌بندی علوم، مانع از پیدایی اندیشه تاریخی مستقلی که بتواند در خدمت حیات فکری مسلمانان قرار گیرد، شده بود؛ (روزنتال، ۱۳۸۵: ۲۱۹) ولی این قاعده کلی نبوده و گاهی مورخان که از اندیشه خاصی پیروی می‌کردند نیز سر برآوردند و با نگاه وصفی و سنتی صرف، از گذشته انتقاد می‌کردند. ضمن اینکه در دنیای اسلامی، تاریخ‌نگار، گذشته تاریخی را اغلب از سر نیاز یا تفنن و به وسیله دولتمردان و دینداران و وابستگان به حکومت‌ها می‌نوشت. (همان: ۶۸) از این رو طبیعی بود که چندان دارای نظریه‌پردازی فلسفی نباشند و به صورت شاخه‌ای از حکمت عملی در خدمت دین و یا دین حکومتی قرار گیرند. این که تاریخ‌نگاران اسلامی اغلب به جای تعلیل و تحلیل وقایع به توجیه آن‌ها پرداختند و بیشتر کوشش خود را صرف سرگذشت سیاسی-نظامی و شرح عملکرد

برگزیدگان دینی و حکومتی کردند، نیز از همین امر ناشی می‌شده است. تاریخ‌نگاران مسلمان اغلب به جای تفسیر انتقادی و واقعی، تحت تأثیر فضای سیاسی موجود به قضا و قدر و مشیت الهی روی آورده و گذشته را در قالب منطق قدرت و از موضع واقعیت بررسی نکرده‌اند.

آنچه تاریخ‌نگاری مرعشی را متمایز می‌کند و ویژگی خاصی به آن می‌بخشد این است که او از روش صرف نقلی-روایی با نگرش کلامی-دینی عبور می‌کند و پدیده‌های تاریخی و اجتماعی را در بستر جغرافیایی آن‌ها روایت می‌کند. چرا که او خود محصول محیط جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی، و زاده عصر و متأثر از حوادث تاریخی زمان خویش است. او فراز و فرود برخی از قدرت‌ها را در بستر جغرافیایی زمان خود درک کرده است و در آثار خود آن‌ها را یادآوری می‌کند. مرعشی در تالیف تاریخ گیلان و دیلمستان هنگام استفاده از دست‌نوشته‌هایی که پیش‌تر گردآوری شده بود، اگر در مطلبی شبهه‌ای می‌یافت به تحقیق می‌پرداخت و چنان‌چه در جست‌وجوی شفاهی به نتیجه نمی‌رسید، از دست‌نوشته‌های سیدمحمد بن سیدمهدی حسینی بهره می‌جست. (مرعشی، ۱۳۴۷: ۳۹۶)

ظهیرالدین در اواسط کتاب خود و پیش از شروع به ذکر خروج سیدقوام‌الدین و شرح استیلای اخلاف او، چند فصل به ترتیب، مدت حکمرانی هر یک از ملوک طبرستان، از آل‌دابویه و آل‌پادوسپان و باوندان و قارنوندان و آل‌زیار و نواب خلفا و سادات زیدیه می‌پردازد. گرچه اشتباهاتی در آن است، ولی از مزیت‌های این اثر محسوب می‌شود. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۶۵-۱۵۶) مرعشی به تاریخ تحولات شرق گیلان نیز توجه داشته است؛ جایی که سلطان محمدکیا، جانشین پدرش ناصر کیا، در بیه پیش شده بود، ضمن آن که جانشینی او را از پیش مقدر می‌داند، او را با عنوان‌های رایج در این دوره چنین توصیف کرده است: «قضا به زبان حال می‌گفت که آن شه تاج دار و آن سلطان کامگار و آن شهریار بختیار که حضرت ملک جبار جهت رعایت و عنایت گیل و دیلم در پس پرده [ی] (و هو ارحم الراحمین) مخفی داشت، این است که بر متکای سلطنت و مسند خلافت بنشانند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۶۸) گاه نیز از آنان با عنوان رئیس و مهتر نام می‌برد: «وممالک بیه‌پس بلا مهتر و رئیس وسلطان دین‌پرور مانده است» (همان: ۳۹۹)

از تواریخ محلی شمال ایران دوره تیموری (قرن ۹هـ.ق)، می‌توان به «تاریخ گیلان و دیلمستان» و «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» نوشته سیدظهیرالدین مرعشی اشاره کرد؛ این کتاب شامل جغرافیای تاریخی رویان، آمل، رستمدر، ساری، گرگان و... است؛ و مهم‌ترین بخش آن که براساس مشاهدات مرعشی نگاشته شده است، حکمرانی کیومرث رستمدری و فرزندان و خروج و استیلای سیدقوام‌الدین مرعشی در آن دیار است. مؤلف در دربار سلطان‌کیای دوم، پادشاه گیلان، حضور داشته و با فخرالدوله حسن باوندی، آخرین اسپهبد باوندی، نسبت خویشاوندی داشته است. مرعشی عنوان تالیف خود را «تاریخ ممالک طبرستان و رویان و مازندران» یاد می‌کند، ولی در چاپ‌های بعدی این کتاب، «ممالک» را از عنوان آن حذف کرده‌اند. ظاهراً مرعشی این کتاب را پس از «تاریخ گیلان و دیلمستان» در ۸۸۱هـ.ق و به نام کارکیامیرزاعلی لاهیجانی گردآوری نموده است. تاکنون محمدجواد مشکور، آیت‌الله مرعشی نجفی و احمد کسروی، مقدمه‌هایی بر این اثر نوشته‌اند. بخش اول این کتاب در ذکر بنای شهرهایی چون آمل، ساری، گرگان و شرح حکومت مسلمانان از نواب خلفا، حکام محلی و ذکر ملوک قدیم رستمدر است؛ این بخش از کتاب اقتباسی از کتاب تاریخ رویان اولیاءالله آملی است؛ بخش دوم در ارتباط با وقایع دوران حاکمیت مرعشیان بر مازندران و وقایعی چون نبرد سادات و درویش با کیاافراسیاب چلابی و جنگ‌های سادات گیلان و مازندران است. مرعشی در کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» اوضاع مازندران را از عصر ساسانی تا زمان خویش، با تاکید بر حوادث سیاسی-نظامی، به نگارش درآورده است.

مهم‌ترین قسمت کتاب وی نیمه دوم آن یعنی دوره حکومت مرعشیان و خاندان‌های معاصر ایشان، از جمله چلاویان، جلالیان و پادوسبانان است؛ او این بخش کتاب را با تکیه بر اسناد و مدارک و دیده‌ها و شنیده‌های خویش به رشته تحریر درآورده است و می‌گوید: «این حقیر آنچه از مردم من و صاحب وقوف پدر مرحوم و اعمام و بنی‌اعمام شنیده و تحقیق کرده بود بلازیاده و نقصان نوشته است.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۳۵) مرعشی در دیباچه کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران»، اشاره دارد به اینکه قسمتی از کتاب، از عناوین، موضوعات و عبارات، رونویسی از کتب دیگر است (همان: ۱۰۰) که از عصر ساسانی تا نیمه قرن هشتم را در برمی‌گیرد؛ در این قسمت، مرعشی ابتدا به تشریح پیشینه و محدوده شهرهای مازندران از جمله رویان، رستمدر، آمل و ساری می‌پردازد، سپس ملوک

و خاندان‌های قدیمی مازندران از جمله دودمان گشنسب، دابویان، پادوسببانان، قارنودان، باوندیان و درگیری‌های ایشان را با یکدیگر و با حکام بیگانه، از جمله اعراب مسلمان شرح می‌دهد. شرح حکومت سادات علوی و اوضاع مازندران در زمان سلجوقیان و مغولان آخرین قسمت از این بخش کتاب وی است. در واقع، فقط فصل‌های مربوط به حکمرانی کیومرث رستم‌داری و فرزندانش و نیز خروج سیدقوام‌الدین مرعشی و استیلای مرعشیان در مازندران را خود سیدظهیرالدین مرعشی نوشته است. وی در مقدمه کتاب به اینکه کتاب او حاوی دو تا تالیف از مولانا اولیاءالله آملی و علی بن جمال‌الدین رویانی و دو فصلی که خود بر آن‌ها افزوده است، اشاره می‌کند: «هرچه از نسخه مولانای آملی نوشته شد همان عبارت مرغوبه ایشان است و آنچه از نسخه مولانای رویانی مرحوم نوشته آمد، در بعضی مواضع تغییر عبارت رفته است.» (همان) از آنجایی که آملی در نیمه اول کتابش از تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار رونویسی کرده و مرعشی نیز همین رویه را در بخش اول کتابش از روی کتاب آملی پی می‌گیرد، تشابه و یکسانی موضوعات و عبارات را می‌توان در دو کتاب «تاریخ طبرستان» ابن‌اسفندیار و «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» مرعشی مشاهده کرد؛ بیشتر مطالب کتاب ابن‌اسفندیار، به استثنای فصل اول که جواب‌نامه گشنسب‌شاه را ترجمه کرده و فصل سوم که عجایب و خصائص طبرستان را ذکر می‌کند و فصل چهارم که ملوک امرا و فضایل مازندران را می‌نویسد، در تالیف سیدظهیرالدین مرعشی نقل و اقتباس گردیده است. (مرعشی، ۱۳۴۵: ۳۱)

مرعشی، از اصطلاح «بیه‌پیش» سرزمین‌های شرق سفید رود و «بیه‌پس» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۵۳) سرزمین‌های غربی آن در گیلان استفاده کرده که تا پیش از به قدرت رسیدن آل‌کیا، و حتی در تواریخ محلی نظیر ابن‌اسفندیار و اولیاءالله آملی نیامده بود. سرزمین بیه‌پیش بعد از به قدرت رسیدن آل‌کیا با مرکزیت لاهیجان، تبدیل به مرکز سیاسی و اقتصادی گیلان شد. از نظر مذهبی، شیعه زیدیه بودند. سرزمین بیه‌پس در ید قدرت اسحاقیه فومن و اهل تسنن بودند که از رشت تا آستارا را شامل می‌شد. (رابینو، ۱۳۷۴: ۴)

کتاب دیگر مرعشی، «تاریخ گیلان و دیلمستان» است. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۰) قدیمی‌ترین منبعی است که در ارتباط با دوران حکومت آل‌کیا در گیلان و دیلمستان نگارش شده است. بخش وسیعی از این کتاب اکنون در دسترس نیست و تنها قسمتی از آن توسط منوچهر ستوده تصحیح شده است. این کتاب مشتمل بر مقدمه و ۷ باب است و هر باب از ۱۳ فصل مختلف تشکیل شده است. نویسنده در مقدمه به بسیاری از لغات و اصطلاحات گیل و دیلم که اکنون متروک گشته، اشاره نموده است. متن کتاب در باب اول حول محور تاریخ حکام گیلان و دیلمستان، پیش از خروج سادات کیایی و آداب و رسوم جاری در بین مردمان این نواحی است؛ این باب مهم‌ترین بخش این اثر است. مطالبی که مرعشی خود به «تاریخ گیلان و دیلمستان» افزوده با صراحت تمام و نظری انتقادی نوشته است: «مؤلف حقیر آن چه نوشته است، خود مشاهده کرده، از دیده نوشته است نه از شنیده.» و در جای دیگری از کتاب اشاره می‌کند: «اوصاف حضرت امیرسیدمحمد از دیده نوشته شد نه از شنیده...» و «کارکیا میرسیداحمد هر چند ولی نعمت زاده حقیر است و از احوالش چیزی که لایق او نباشد، نوشتن مناسب نبود و نیست، اما چون واقعی بود نوشته شد. غالباً معذور دارند و عیب نفرمایند.» (همان: ۱۱۳، ۱۸۷ و ۲۰۴) وی در آثار خود به ویژه تاریخ گیلان و دیلمستان، به معرفی اماکن مذهبی و غیر مذهبی، قلاع، محلات، شهرها، راه‌ها و شرایط جغرافیایی مناطق پرداخته است.

به نظر می‌رسد در مقایسه آثار محلی‌نگاران مازندران و گیلان، انشای تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از روانی و سلاست بیشتری برخوردار است، ولی تاریخ گیلان و دیلمستان نثر متوسطی دارد و نشان از تجربه و آگاهی مورخ مذکور در زمینه ادبیات روز، به ویژه ادبیات محلی و تاریخ دارد. نثر کتب مذکور همانند کتب عصر تیموری ساده و روان است و از آرایه‌های ادبی، استعارات، کنایات و تشبیهات کمتر استفاده شده است. از جمله ویژگی‌های مرعشی در آثار خود، استفاده از آیات قرآن، احادیث، اشعار فارسی و تبری و حکایات در بیشتر صفحات است که برای تکمیل سخنان خود به کار گرفته است ضمن آنکه، تجربه مرعشی در نگارش تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به دلیل آنکه پس از تاریخ گیلان و دیلمستان آن را نوشته بود و سابقه بلندمدتی نیز در امور دیوانی داشت، بی‌تأثیر نبوده است. استفاده از واژگان عربی و ترکی در کتاب تاریخ گیلان و

دیلمستان که بیشتر اصطلاحات نظامی، مانند ایلغار، تالان و یراق، بوده است (احمدی، ۱۳۸۹: ۸) و استفاده از اصطلاحات محلی و گیلکی از دیگر وجوه تشابه و از مشخصه‌های بارز نثر تاریخ‌های محلی به ویژه در این دو اثر است. مرعشی در خاتمه کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان، که سهم بیشتری در معرفی این اصطلاحات دارد، به نوعی به این موضوع اشاره کرده است. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۹۸)

محدوده جغرافیای طبرستان

طبرستان (مازندران کنونی) واقع در جنوب دریای خزر از جمله مناطقی است که وجه تسمیه و حدود جغرافیایی آن مورد مناقشه بسیاری بوده است و در دوران مختلف به نام‌های طبرستان، مازندران و گاه رویان متداول بوده است.

عنوان «طبرستان» در دوران پیش از اسلام و بخشی از دوران اسلامی (تا پایان سده هشتم هجری) کاربرد عام داشته است، از این زمان به عللی نامشخص جای آن را کلمه «مازندران» گرفت. می‌توان گفت نام این منطقه جغرافیایی، سه مرحله تاریخی داشت؛ در مرحله اول این منطقه تا پایان قرن چهارم هجری، طبرستان نامیده می‌شد؛ مرحله دوم، از اوایل قرن پنجم تا اواسط قرن هشتم، واژه مازندران در کنار طبرستان به کار می‌رفت؛ مثلاً ابن فندق در ذکر ولایات، طبرستان را جداگانه (ولایت بیست و چهارم) و ولایت مازندران را (ولایت بیست و پنجم) نام می‌برد. (ابن فندق، ۱۳۴۸: ۱۸) انصاری دمشقی و مستوفی، طبرستان و مازندران را به صورت جداگانه در کتاب‌شان به عنوان اقلیم چهارم ذکر می‌کنند. (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۳۴؛ مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۰۰-۱۹۷) مرحله سوم، از اوایل قرن دهم واژه مازندران جایگزین طبرستان شد.

^۱- یاقوت حموی در این باره در ذیل کلمه مازندران می‌نویسد: گمان می‌کنم نام مازندران نام جدیدی باشد و من آن را در کتاب‌های پیشینیان نیافتم، سپس در ذیل کلمه طبرستان می‌نویسد: طبرستان معروف به مازندران است و من نمی‌دانم از چه زمانی مازندران نامیده شد و آن نامی است که ما آن را در کتاب‌های قدیم نیافتیم، و همانا آن را از زبان اهل آن بلاد شنیده ایم و بی‌شک مازندران و طبرستان یکی است. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۳/۴)

درباره تسمیه مازندران و طبرستان، وجوه گوناگونی بیان شده است. ۲ که دو دیدگاه قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد؛ یکی این‌که «طبر» به زبان طبری به معنی «کوه» است و طبرستان یعنی سرزمین کوهستانی (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۰۸) و دیگری نظری است که طبرستان برگرفته از نام قوم تپوری است. (همان: ۹) بارتولد نیز با توجه به گفته‌های مرعشی در باب نام مازندران می‌نویسد: «در حدود طبرستان دیواری بود که او را ماز می‌نامند و از آنجا تا کناره دریای مازندران را اندرون ماز یا مازاندرون می‌گفتند.» (بارتولد ۱۳۷۲: ۲۴۰) برخی از نویسندگان ماز را به معنای دریندها و دژهایی گرفته‌اند که به فرمان اسپهبد مازیار پسر قارن در گذرگاه‌ها و محل‌های راهبردی در کوهستان مازندران ساخته است و از این رو واژه مازندران را به معنای منطقه درون رشته مازها دانسته - اند. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۵) حکایت ساختمان این دژها، دریندها و خندق‌ها را ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی در آثارشان آورده‌اند. (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۲۱۲؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۶)

طبرستان و مازندران مترادف و به یک معنی بوده‌اند، اما در همان حال که اسم «طبرستان» بر تمامی نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شده است، کلمه مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفیدرود تا جنوب خاوری دریای مازندران امتداد دارد، اطلاق می‌گردید. سپس مازندران، بر تمام نواحی کوهستانی و ساحلی اطلاق گردید. (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۹۴)

درباره محدوده جغرافیایی طبرستان، مانند وجه تسمیه آن، نظرات متعددی وجود دارد. گویا، پیش از اسلام، به مناطق آذربایجان، طبرستان، گیل، دیلم، ری، قوش، دامغان و گرگان فرشوادگر می‌گفتند که طبرستان بخشی از آن بود. ابن اسفندیار درباره معنی فرشوادگر می‌گوید «فرش» هامون را گویند،

اسفندیار، به نقل از بزرگمهر (وزیر انوشیروان ساسانی)، طبرستان را مشتق از طرب و بستان می‌داند و درباره -ابن مازندران می‌گوید: این ولایت را «موزاندران» گفتند به سبب آنکه موز نام کوهی است که از حد گیلان کشیده شده تا به لار و قصران (قصران نزدیک جاجرو است). که آن را موزکوه گویند، یعنی این ولایت درون کوه موز است؛ (رک: ابن اسفندیار، تصحیح افشین پرتو، ۱۳۹۲: ۸۸، ۸۹ و ۱۱۳)؛ برخی دیگر، «طبرستان» را «مکانی پوشیده از درخت بید» معنی کردند که عوام بید معلق را «طبر» گویند و «استان» اضافه مکانی است مانند گلستان یا خرماستان. (رک: گیلانی، تاریخ مازندران، ۲۹). بعضی نیز طبرستان را مشتق از «طبر» (تبر) و «استان» می‌دانند و تبر ساحلی است که برای قطع درختان جنگل استفاده می‌شود. (رک: ابوالفدا، تقویم البلدان، ص ۴۸۹)

۲- دینار جاری، نزدیک همیشه، کردکوی کنونی را گویند. (رک: شجاع شفیعی، تاریخ اسلام در نواحی شمالی ایران، تهران،

«واد» کوهستان را و «گر» دریا را، یعنی پادشاه کوه و دشت و دریا؛ در ادامه می‌گوید این معنی جدید است؛ در گذشته به کوه «جر» می‌گفتند. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۸۸)

ابن اسفندیار، محدوده طبرستان را در دوره اسلامی، از دینارجاری ۳ در شرق تا ملاط ۴ در غرب می‌داند. (همان: ۸۹) گیلانی در قرن دهم همین حدود را برای طبرستان ذکر می‌کند. (گیلانی، ۱۳۵۳: ۲۹) گرچه در سده‌های مختلف محدوده‌های گوناگونی برای طبرستان ذکر شده است؛ در سده سوم، ابن خردادبه محدوده‌ای برای طبرستان اعلام می‌کند که علاوه بر مناطق یاد شده ابن اسفندیار، دهستان ۵ و گیلان هم در آن قلمرو جای داشت. (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۹۶) در قرن هشتم، حمدالله مستوفی، استرآباد و دهستان و گرگان را جزء ولایت مازندران به حساب آورده است. (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۷) همچنین کومش، دامغان، بسطام، سمنان و ری نیز در قلمرو طبرستان آمده است. (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۷) از مجموع نظرات، سخن ابن اسفندیار درست‌تر به نظر می‌رسد که طبرستان از شمال به دریای کاسپین، از شرق به تمیشه (کردکوی) و از غرب به هوسم (رودسر) و از جنوب به سلسله جبال البرز محدود بوده است؛ و در واقع، الان هم قلمرو مازندران به همین گونه است.

مسائل مرزی طبرستان

روابط حکام باوندی طبرستان (مازندران) و استناداران منطقه رویان (رستمدرار) در ارتباط با تعیین حدود و قلمرو قدرت در مناطق شرقی (الیش رود تا سیاه رود) با توجه به شرایط قدرت تغییر می‌کرد.

ابن اسفندیار ذیل عنوان: «در ضبط و نسق ولایت طبرستان» درباره کارهای اسپهبد شاه غازی رستم پسر علی پسر شهریار باوند در سده ششم هجری می‌گوید: «و با استنادار شهر یوشن خویشاوندی

^۳- دینارجاری، نزدیک تمیشه، کردکوی کنونی را گویند. (رک: شجاع شفیعی، ص ۳۸۴)

^۴- ملاط نیز نزدیک هوسم (رودسر کنونی) واقع است. (ابن اسفندیار، تصحیح افشین پرتو، ص ۱۰۸)

^۵- دهستان، منطقه ای در ترکمنستان امروزی است. (ابن اسفندیار، تصحیح افشین پرتو، ص ۹۳).

کرد و جملهٔ املاک او به ناتل و پای دشت به کاوین‌ها گرفت و تا به سیاه‌رود عامل و شحنةٔ اصفهید تصرف کردند، قرار نهادند که شهر یوشن را پسر با چهارصد مرد به تمیشه در خدمت باشند به وقت حاجت.» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲/ ۸۸) «کیکاوس از دیلمان به کجور شد و ناماور را بگرفت و بند برنهاد و با قلعهٔ نور فرستاد تا آخر عمرش آنجا بود، و او به پادشاهی بنشست و به خدمت اصفهید آمد و از الیش تا سیاه‌رود کنار بیست و چهارهزار دینار به ضمان گرفت و هر هفته به دیوان آمل روز یکشنبه نایب او قسط‌الشهور نقد آوردی و به مرزبان که عمید بود رساندی.» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲/ ۹۶) در زمان اسپهبد علاءالدوله شرف‌الملوک حسن پسر رستم پسر علی باوند: «کیکاوس اُستندار به خدمت او آمد به حکم آنکه پدر با ملک علاءالدوله شرف‌الملوک و شکستن از او عظیم به اکراه بود، کیکاوس پنهان به طاعت و بندگی او عهد کرده بود و به هوی و موافقت او میان بسته، از الیش رو تا به کش که سیاه‌رود گویند و از شاه‌غازی به ضمان داشت بدو باز سپرد.» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲/ ۱۰۸) «شاه‌غازی رستم به عهد خود وفا کرد و خواهر خود را به اُستندار شهر یوش داد و از پای دشت رستاق تا حد سیاه‌رود به کاوین بداد و نواب و عمال اُستندار شهر یوش [در اصل: عمال و نواب شاه‌غازی] در این املاک متصرف شدند و قرار کردند که اُستندار با پسرش با چهارصد مرد، ملازم شاه‌غازی باشند و میان ایشان یگانگی تمام و اتحاد بادید آمد و طبرستان معمور گشت.» (اولیاءالله آملی، ۱۳۴۸: ۱۲۶) در زمان حکومت شاه‌غازی، کیکاوس: «از دیلمان تاختن آورده، ناگاه به کجور درآمد. امیر ناماور را گرفته، بند برنهاد و با قلعهٔ نور فرستاد. بعد از آن او را کسی ندید نه مرده نه زنده. و او در رویان بنشست و نایبی کافی در دیلمان بنشانند و املاک مهری را از الیش رود تا سیاه‌رود به مبلغ بیست و چهارهزار دینار از شاه‌غازی رستم به ضمان بستاند و هر هفته‌ای به روز یکشنبه به قسط به آمل ادامه کرد.» (اولیاءالله آملی، ۱۳۴۸: ۱۲۹) چون «علاءالدوله حسن» بعد از پدر حاکم شد، آن صداقت و اخلاص با اُستندار [کیکاوس] زیاده‌گردانید و از الیشه‌رود تا به کنس املاک مهری را که اُستندار به بیست و چهارهزار دینار به ضمان داشت، جمله را بدو بخشید و رودبست را بدو مسلم داشت و در عهد او ایشان را جز موافقت و اتحاد نبود.» (اولیاءالله آملی، ۱۳۴۸: ۱۳۹؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۱)

شهری و روستایی

در این دوره جمعیت از نظر مکان جغرافیایی به دو گروه اجتماعی بزرگ یعنی شهری و روستایی تقسیم می شد. در واقع، ساکنان مرکز ولایت که اغلب دارای گوراب یا بازار هفتگی نیز بودند، شهر و ساکنان آن را شهری می گفتند: «[سلطان محمد] برادر ارشد خود شاه یحیی را به انواع عنایات و عطفات مستمال ساختند و املاک و قرای چند که از عم مرحوم ایشان کارگیا حسام الدین [که فرزندی از او باقی نمانده] در رودبار لمسر بود، بدیشان دادند و در لاهجان و رانکو هر جا که ارادت داشتند، از شهری و روستایی، رعیت چند بدو بخشیدند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۷۳)

اسامی ولایات (شهرهای) طبرستان

- مناطق جلگه ای

ابن اسفندیار حدود شانزده شهر در نواحی جلگه ای طبرستان نام می برد که عبارتند از: آمل، ساری، مامطیر، رودپشت، ارم، تریجه، پای دشت، ناتل، کتو، شالوس، سحوری، لمراسک و تمیشه، میله، مهران، اهلیم. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۱۰۸) مهم ترین شهرهای تاثیرگذار این نواحی در عرصه جغرافیای سیاسی و اقتصادی، ساری و آمل بودند.

- ساری

ابن اسفندیار، ضمن تأیید باستانی بودن این شهر، تجدید بنای آن را در دوره فرخان بزرگ ۶ می داند و ساخت مسجد بزرگ آن را به دوره هارون الرشید نسبت می دهد؛ ضمن آنکه مرعشی اضافه می کند که فرخان را پسری بود سارویه، نام آن شهر را به نام او بنیاد کرد و به او بخشید. (همان: ۹۱-۹۲؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۳-۴)، اوج شکوفایی و رونق این شهر در زمان دومین شاخه سلسله باوندی یعنی اسپهبدیه (حک: ۴۶۶-۶۱۶ هـ.ق) بود که ساری پایتخت آنان بود. به گفته گردیزی هنگام حمله سلطان مسعود (حک ۴۲۵ هـ.ق) به ساری مردم به نزدش آمدند و گفتند ما بازرگانیم و از تو می خواهیم به لشکرت دستور دهی که دست از غارت شهر بردارند. (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۰) در کتاب حدود العالم

^۶- فرخان از فرمانروایان مشهور سلسله دابویه بود که از سال ۹۰ تا ۱۰۴ هـ.ق در طبرستان حکومت کرد.

آمده است: «ساری شهری آباد، همراه با بازرگانی، که در آن مازعفران و ماصندل و ماخلاق ۷ به عمل می‌آید و به همه جهان صادر می‌شود.» (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۵)، از میوه و پنبه و غلات فراوان آن یاد شده است. (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۸) البته ساری علاوه بر وضعیت اقتصادی مناسب، در زمینه تجارت خارجی هم نقش موثری داشته است؛ به طوری که به دستور یکی از فرمانروایان مشهور باوندی، شاه‌غازی‌رستم نصیرالدوله (حک: ۵۳۵-۵۵۸ هـ.ق)، ۴۰۰ کشتی در دریا برای بازرگانی با باکو و دربند ۸ و سقسین ۹ به آب انداخته شد و به بغداد، مکه و... نیز تاجرانی فرستاده شدند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۹۲: ۴۲۴) و از طرفی بازرگانان مناطق دیگر به ساری می‌آمدند و در بازار پر رونق آن به تجارت می‌پرداختند. (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۵) بر اثر هجوم بیگانگان یا بلایای طبیعی، از رونق و اهمیت ساری کاسته شد و آسیب‌های جدی بر آن وارد شد؛ برای نمونه، در سال‌های ۳۲۶ و ۳۲۷ هـ.ق به خاطر طغیان رودخانه تجن، شهر زیر آب رفت (مرعشی، ۱۳۶۱: ۷۲) یا در زمان فرمانروایی یکی از اسپهبدان باوندی، علاءالدوله شرف‌الملوک حسن، (حک ۵۶۷ هـ.ق) موید آیه ۱۰ به ساری تاخت و این شهر را خراب کرد و به آتش کشید. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۰۹)

در قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری نیز دو حادثه طبیعی و سیاسی سبب شد از اهمیت و رونق ساری کاسته شود؛ یکی زلزله بزرگی که کانون آن در شهریارکوه (جنوب ساری) بود و ویرانی‌های فراوان به بار آورد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۹۲: ۴۰۷) و دیگری هجوم مغولان به ایران و طبرستان بود که باعث شد، شاخه دوم باوندی (اسپهبدیه) که پایتخت آنان ساری بود، منقرض شود؛ باقی‌مانده خاندان باوندی، برای در امان ماندن از حملات مغولان، پایتخت را به آمل انتقال دادند و در آنجا حکومتی به نام کینخواریه تأسیس کردند. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۲۳-۱۲۰)

- آمل

^۷ - از انواع عرق‌های گیاهی که برای مصارف دارویی کاربرد داشت. (رک: ابریشمی، زعفران از دیروز تا امروز، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲).

^۸ - دربند، امروز مرکز جمهوری داغستان روسیه و بندری در کنار دریای کاسپین است. (ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح پرتو، پاورقی ص ۱۸۰).

^۹ - سقسین، شهری است در کرانه خاوری دریای کاسپین در ترکمنستان امروز. (ابن‌اسفندیار، پاورقی ص ۱۱۶).

^{۱۰} - موید آیه، امیر خراسان در زمان سلجوقیان بود. (مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۵).

بنای اولیه این شهر در منابع تاریخی به گونه‌ای افسانه‌آمیز به دوره پادشاهی فیروز بازمی‌گردد. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۹۵؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱) در دوره اسلامی آمل یکی از تأثیرگذارترین شهرهای طبرستان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی بوده است. ابن فقیه، آمل را شهر مرکزی و بزرگ‌ترین شهر طبرستان توصیف کرده است. (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۴۷) مسجد جامع آن در سال ۱۷۷هـ.ق، دوره خلافت هارون‌الرشید، ساخته شد. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۹۵) در دوره فرمانروایی علویان (۳۱۶-۲۵۰هـ.ق) پایتخت‌شان آمل بود. (همان: ۲۵۵) معمولاً حکام عرب، پس از تصرف طبرستان مرکز فرمانروایی خود را در آمل قرار می‌دادند. (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۵۴) همان‌طور که حاکمان محلی بیشتر در ساری ساکن بوده‌اند.

آمل از نظر اقتصادی و تجاری نیز همواره شهر پررونق و باشکوه، در منابع توصیف شده است. از فرش‌های آن سخن گفته شده (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۷۷) و ابریشم این شهر ممتاز شمرده شده است. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۷۲) صاحب حدودالعالم، آمل را شهری عظیم و قصبه (مرکز) طبرستان معرفی کرده که بازرگانان و علمای بسیاری دارد و جامه کتان، دستار، فرش، حصیر، چوب و گلیم آن در جهان بی‌نظیر است، برنج و سیر در آن کشت می‌شود و مرکبات آن به ویژه ترنج و نارنج به وفور در این شهر وجود دارد. (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۵) شکوفایی اقتصادی و کشاورزی آمل در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم نیز ادامه داشت، به طوری که انواع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از انگور و خرما و نارنج و لیمو به فراوانی در این منطقه به عمل می‌آمد و به قول مستوفی اگر شهر محاصره شود، هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد. (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۸) حمله مغولان به طبرستان باعث شد باوندیان مرکز حکومت خود را از ساری به آمل منتقل کنند تا از این حملات در امان باشند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۹) و به این ترتیب، سومین شاخه باوندیان به نام کینخواریه از سال ۶۳۵هـ.ق به مرکزیت آمل تاسیس شد که تا سال ۷۵۰هـ.ق ادامه داشت. (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۱۷) البته این جابجایی پایتخت در شکوفایی و رونق این شهر تأثیر بسزایی داشت. در زمان یزدجرد بن شهریار (حک: ۶۶۹-۷۰۰هـ.ق)، یکی از امیران کینخواریه، شهر آمل چنان آباد بود که به گفته مرعشی

«هفتاد مُدرّس آنجا درس می‌گفتند و سایر عمارات و آبادانی و عدل و داد را بر این قیاس توان نمود.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۹)

با حمله امیر تیمور به طبرستان و سقوط حکومت مرعشیان از رونق و آبادی آمل کاسته شد. تیمور با حمله به قلعه ماهانه سر نزدیک آمل که سران مرعشی در آن پناه گرفته بودند، ضمن تخریب آن و اسارت سران مرعشی، خزائن آن را به تصرف خود درآورد و غنائیم و خزائن آن به قدری زیاد بود که باعث شگفتی تیمور شد. (همان: ۲۳۴) تیمور پس از این فتوح، آمل و ساری را غارت کرد و چنان مازندران را عرصه قتل عام قرارداد که به گفته مرعشی «در تمامی ممالک مازندران خروس و ماکیانی نماند که بانگ کند.» (همان: ۲۳۷)

مناطق کوهستانی

بر خلاف مناطق جلگه‌ای و ساحلی، منطقه کوهستانی طبرستان، به دلیل اقلیم مرتفع، جنگل‌های انبوه، کمتر مورد هجوم بیگانگان قرار گرفت و آداب و رسوم و سنت‌های باستانی، قرن‌ها پس از ورود اسلام به ایران، با همان شکل و سیاق قدیمی همچنان در این نواحی رواج داشت و حکومت‌های محلی پس از، از دست دادن قلمرو خود در مناطق جلگه‌ای، قرن‌ها در این مناطق به فرمانروایی خود ادامه دادند. سنت کشاورزی و دامپروری در این مناطق رایج بود. ابن اسفندیار حدود ده شهر، از جمله: «کلار، رویان، نمار، کجویه، ویمه، شلنبه، شارام، پریم، لارجان، الجمه در این مناطق ذکر کرده است.» (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۱۰۸)

- رویان (رستم‌دار)

رستم‌دار نامی است که بر سرزمین رویان نهاده شد و حدود و ثغور هر دو یکی است؛ غرب طبرستان از آمل تا رامسر را شامل می‌شده است. (آملی، ۱۳۴۸: ۶) نام رویان دست‌کم تا زمان نگارش تاریخ رویان (۷۶۴هـ.ق) به کار می‌رفته است. پس از آن، کم‌کم، از نیمه سده هشتم نام رستم‌دار جانشین رویان شد. آل‌پادوسبان از سال ۴۰ هـ.ق تا حدود قرن دهم بر رویان و رستم‌دار حکمرانی می‌کردند. شاید کهن‌ترین جایی که واژه رویان به عنوان ناحیه مشخص به کار رفته است، نامه تنسر باشد که در آغاز آن، رویان در شمار طبرستان و پتسخوارگر، و گیلان و دماوند و دیلمان جزو پادشاهی گُشنسب‌شاه آمده است. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۴۲) به گزارش ابن‌رسته، عمرو بن العلاء،

سردار عرب، در دوره فرمانروایی خود (۱۴۱ هـ ق) رویان را فتح کرد و با وجود آنکه این سرزمین جزء طبرستان نبود، آن را ضمیمه طبرستان نمود. در ناحیه رویان شهری به نام «کچه» (کنجور امروزی) بود که مرکز والی و کرسی منطقه رویان بود. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۷۷) خراج رویان در زمان هارون - الرشید چهارصد و پنجاه هزار درهم ذکر شد. (همان: ۱۷۷) به گزارش حدود العالم، در رویان، جامه سرخ پشمین تولید و به همه جای جهان صادر می شد؛ گلیم های کبود این شهر در طبرستان شهرتی به سزا داشت. (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۶)

- پریم

پریم، از شهرهای ناحیه کوهستانی طبرستان بود که مدت ها پایتخت باوندیان (حک: ۴۵-۳۹۷ هـ ق) بوده است؛ این شهر از لحاظ جغرافیایی در جنوب ساری و در نواحی کوهستانی واقع بود. جایگاه آل قارن نیز پریم بوده است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۲۰) اکثر پیشه وران و بازرگانان آن افراد غریبه ساکن در آن بوده اند، چون بیشتر مردم این ناحیه به کارهای لشکری و کشاورزی مشغول بوده اند. اسپهبد شروین ۱۱ اولین کسی بود که در طبرستان، راه لاکش ۱۲ پدید آورد، از پریم تا ساری و از ساری تا گرگان و دینار جاری. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۱۸۴) به گفته اصطخری، خزائن قارنیان در پریم بود. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۸) پس از انتقال پایتخت باوندیان از پریم به ساری، کم کم از رونق این شهر کاسته شد و در زلزله سال ۶۰۶ هـ ق این شهر خراب شد (همان: ۴۰۷) و دیگر نتوانست به رونق و عظمت گذشته خود برگردد و کمتر از آن در منابع تاریخی سخن گفته شد، به طوری که مستوفی (مورخ قرن هشتم) درباره پریم می گوید: «بعضی آن را مال قومس می دانند و عده ای از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری می باشد.» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۰۱)

آب و هوای طبرستان

^{۱۱} - از پادشاهان باوندی که پایتختش پریم بود. (رک: باسورث، سلسه های اسلامی جدید، ص ۳۱۶)

^{۱۲} - ظاهرا راهی شبیه به راه شوسه امروزی است که در دو طرف جویی برای فاضلاب دارد. (دهخدا، مدخل «لاکش».)

جغرافیای طبیعی طبرستان، نسبت به سایر مناطق ایران، از ویژگی خاصی برخوردار است. این قلمرو جغرافیایی به علت وجود کوه‌های مرتفع البرز و همجواری با دریا، در اکثر فصول سال از بارش های فراوان برخوردار است. در ارتفاعات، بارش برف به میزان کافی، موجب پیدایش چشمه و رودهای بسیار شده است. حاصل این شرایط اقلیمی، آب‌وهوای معتدل، خاک مرطوب و حاصلخیز، جنگل‌های انبوه و وجود محصولات فراوان در این منطقه بوده است. گرچه تابستان‌های آن، به ویژه در سواحل دریا، گرم و مرطوب است، اما آب‌وهوای کوهستانی آن معتدل و خنک و در بعضی مناطق سرد و یخبندان است. ابن اسفندیار شرایط آب‌وهوای این ناحیه را چنین توصیف می‌کند: «زمستان طبرستان چون خریف دیگر مواضع و تابستان همچون ربیع و جمله زمین او ریاض و حدایق، ۱۳ که چشم جز بر سبز نیفتد. شهرها و رستاق‌ها به یکدیگر متصل. کوه و دشت و دریا مجموع هوای او بر مهب ۱۴ شمال معتدل و نرم.» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/ ۷۶) مستوفی، شرایط آب‌وهوای مازندران و گیلان در مناطق ساحلی را، گرم و مرطوب و محصولات آن مناطق را برنج، پنبه، غلات، نارنج و ترنج معرفی می‌کند؛ هوای رشت را متعفن و به‌غایت گرم توصیف می‌کند، ولی از مناطق کوهستانی با عنوان هوای خوش و آب فراوان یاد می‌کند. «حاصلش پنبه، غله، ابریشم، برنج و مردم آنجا کوهی و بی‌تمیز باشند.» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۰۵-۱۹۸)

اسامی رودها

بیشتر رودهای جاری در طبرستان دایمی هستند. در نواحی کوهستانی در فصل زمستان و اوایل بهار پر آب و در تابستان کم آب و گاهی خشک است. طول رودهای غرب این استان به دلیل نزدیک بودن کوه به دریا کوتاه‌تر و رودهای شرقی طولانی‌تر است. رودهایی که از جنوب به شمال در جریان است عبارتند از: رودهای هراز، چالوس، تجن، تالار و بابل که به دریای مازندران می‌ریزد. رود نکا: از دامنه شاه‌کوه سرچشمه می‌گیرد و در نوذرآباد وارد دریا می‌شود. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷:

۱/ ۲۸۹-۲۸۶)

۱۳- باغ‌ها

۱۴- مه

رود تجن: از هزارجریب سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از شهر ساری در فرح آباد از سمت جنوب وارد دریای مازندران می‌شود. (رابینو، ۱۳۶۵: ۹۷)

رود بابل: از فیروزکوه جاری و پس از مسیر طولانی به شهر بابل و سپس وارد بندر بابلسر و به دریا می‌ریزد. (رابینو، ۱۳۶۵: ۸۵)

رود تالار: از ارتفاعات سوادکوه و فیروزکوه وارد قائم شهر، منطقه می‌رود و سپس به دریا می‌ریزد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱/ ۲۸۹)

رود چالوس: از کوه‌های کجور سرچشمه می‌گیرد و از شهر چالوس می‌گذرد و به دریای مازندران می‌ریزد. (رابینو، ۱۳۶۵: ۵۹)

سفیدرود: از به هم پیوستن رودهای قزل اوزن و شاهرود شکل می‌گیرد و در چند کیلومتری شهر رشت وارد دریای مازندران می‌شود. (ابن خردادبه، بی تا: ۱۷۵)

رود هراز: از چشمه‌های لار و مازندران و لاریجان جاری می‌شود و از وسط شهر بابل می‌گذرد و در نزدیکی شهر آمل به دو شعبه تقسیم و سپس به دریا می‌ریزد. (رابینو، ۱۳۶۵: ۷۷)

رشته کوه‌ها

رشته‌کوه‌های البرز مرکزی را با نام‌هایی چون کوه قارن، کوه شروین، شهریارکوه، هزارگری یا هزارجریب ذکر کرده‌اند که بخشی از سرزمین بزرگ کوهستانی پتسخوارگر بوده است. به واسطه این نام اسپهبدان قارنوندی و باوندی لقب پتسخوارگرشاه نیز داشته‌اند. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۶۹-۱۶۰)

کوه قارن از اسپهبد قارن فرزند سوخرا گرفته شد (مرعشی، ۱۳۴۵: ۵۹) و از زمان خسرو انوشیروان ساسانی بدین نام خوانده شده است. برخی از مورخان این سرزمین را مقرر فرمانروایی آل قارن و عده‌ای دیگر آن را مرکز حکومت باوندیان دانسته‌اند. این ناحیه، سرزمینی کوهستانی است که از کوه‌های لاریجان شروع و بخش بندپی، لغور، سوادکوه و هزارجریب باستانی را در بر می‌گرفته است که همان پتسخوارگر نامند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۷۶؛ رابینو، ۱۳۸۳: ۲۳) لسترنج «شمهار یا سامار»

را آبادترین شهر کوه قارن دانسته که مسجدجامع منحصر به فردی داشته است. (لسترنج، ۱۳۶۷:

۳۹۸)

کوهستان‌های طبرستان

شاید گویاترین گزارش موجود درباره پیشینه موقعیت جغرافیای سیاسی و نظامی مازندران، در کلام ابن اسفندیار آمده باشد، که گفته است: «از قدیم الایام همیشه طبرستان اکاسره و جابیره را پناه و کشف و ملجأ و معقل بود از حصانت و امتناع و توغر مضایق، و مانند خزانه که کنوز و ذخایر آنجا فرستادندی، و هر جهانداری که دشمن برو غالب شدی و بر روی زمین دیگر اقالیم مقام نتوانستی فرمود برای امن بدین زمین آمدی و از مکاید دشمن فارغ بودی، و مملکتی منفرد بود و پادشاه یکی، و اهل طبرستان را بهیچ چیز که از دیگر ولایت آورند حاجتمندی نبود...» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷۶)

مرعشی نیز از ساداتی صحبت می‌کند که برای رهایی از دست خلفای عباسی به کوهستان‌ها پناه بردند: «ساداتی که خلاص یافتند نیز روی به کوهستان عراق نهادند و به کوهستان طبرستان و دیلمان درآمدند و آنجا به زحمتی تمام به سر می‌بردند. چه بنوعباس و بنوامیه مدت دویت سال بلافصل حاکم بودند و در قلع و قمع سادات ساعی و مجد» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۲۸) از طبرستان و گیلان پس از فتوح اعراب و استقلال نسبی منطقه می‌گوید: «سالیانه به خلفا خراج پرداخت می‌کردند و یا از طرف خلفا، آن مناطق را در اختیار می‌گرفتند.» سادات مرعشی همچنین پس از دست‌یابی به نواحی دشت مازندران و شهرهای بارفروش‌ده (بابل) و ساری، قلعه توجی و چمنو به اندیشه گسترش متصرفات خود تا مناطق کوهستانی یعنی سلسله جبال البرز افتادند و رو به سوی نواحی لپور، سوادکوه و فیروزکوه نهادند که در دست کیاجالال متمیر و کیااسکندر سیاوش سخت کمان بود. کیاجالال متمیر و کیااسکندر سخت کمان که از سران این خاندان و سرسپردگان اسپهبد حسن فخرالدوله باوندی بودند از در صلح درآمدند. کیااسکندر سخت کمان به ساری کوچانیده و کیاجالال نیز پس از تسلیم به ساری فرستاده شد. بدین ترتیب بخشی از کوهستان‌های تپورستان شامل لپور، سوادکوه و فیروزکوه در ۷۸۱ هـ.ق به تصرف مرعشیان درآمد. (همان: ۲۸۰-۲۷۳)

قلاع طبرستان

- قلعه طبرک

مرعشی ساخت اولین قلعه در عالم را با هدف پناهگاه و دفاع در مقابل دشمن به منوچهر نسبت می دهد: «قلعه طبرک اولین قلعه قلاع عالم است. وی اضافه می کند که به زبان طبری، «طبر»، کوه را گویند و چون در میان صحرای قلعه ری، تپه بزرگ واقع است، آن تپه را طبرک می خوانند؛ یعنی کوهک.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۰۸) مرعشی از ذکر بنیاد شهرهای آمل، ساری و گرگان (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳-۶) مرعشی از ساخت قصرهای عالی و عمارت قوی توسط حکومت گاوباره، در ممالک گیل و دیلم و رویان سخن می گوید. (همان: ۱۰)

- قلعه کجور

مرعشی از بنیاد مجدد شهر و عمارت قلعه کجور به واسطه تخریب آن توسط آل چنگیز خبر می دهد (همان: ۴۰) و در باب بازآمدن ملک کاوس به رستم‌دار (۸۶۸هـ.ق) و نزاع پسران ملک کیومرث در قلعه آسی، به عوامل طبیعی اشاره می کند: «چون هوای نور به غایت خنک بود و یخ بندان محکم و جهت چاروا غلف یافت نمی شد، محاصره آن متعذر بود... بسیاری از چهارپایان در گل و لای مانده و تلف شدند.» (همان: ۵۶)

- قلعه ماهانه سر

«قلعه ماهانه سر» یکی از دژهای تاریخی سده هشتم هجری بود که امروزه ویرانه‌های آن نزدیکی‌های بندر محمودآباد است. این دژ در سال ۷۹۴هـ.ق پناهگاه جنگجویان مرعشی علیه تیمور بوده است. نزدیک آن بر بلندی، حصاری حصین ساخته اند که یک طرف به دریا پیوسته، جانبی که مغاک است، از موج دریا پر از آب شده، حکم دریا داشت، نزدیک به میلی چنانکه از جمیع جوانب آب دریا قلعه را احاطه کرده بود و گرد قلعه درخت‌های بلند نزدیک به یکدیگر سر به هم فرو برده بودند و از شاخ‌ها که بر هم بافته بودند درخت‌ها را به هم بسته و استوار ساخته، حصاری دیگر برافراخته. (مرعشی ۱۳۶۱: ۲۲۷)

- فرنگیس قلعه

عده‌ای دژ ماهانه‌سر را با فرنگیس قلعه روستای رَزِکِه که در ۱۸ کیلومتری آمل به سوی جنوب قرار دارد، یکی می‌دانند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۳: ۲۳۰ و ۲۵۸). ظهیرالدین (۸۹۲-۸۱۵هـ.ق) از این قلعه یاد می‌کند و می‌گوید اموال و خزاینی که در ساری و آمل بود، بدین قلعه انتقال داده‌اند و بعضی را در گل پنهان کرده‌اند. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۲۷)

- قلعه پریم / فریم

ابن اسفندیار پریم را یکی از شهرهای کوهستانی که دارای مسجد جامع و مصلی و بازار است نام می‌برد (ابن سفندیار، ۱۳۶۶: ۷۴). لسترنج، فریم را استوارترین دژ دودمان قارن که از زمان ساسانیان در تصرفشان بوده می‌داند. وی ذکر می‌کند در هیچ یک از کتب مسالک به طور دقیق محل آن تعیین نشده است. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۳۹۸) در ده تالیور پریم، اسپهد سرخاب پسر پاو قصر و گرمابه و میدان ساخت و اسپهد شروین باوندی عمارت‌های بیشتری در آن ساخته که ابن اسفندیار آن آثار را در اواخر قرن ششم هجری دیده است.

دشت فریم دودانگه ساری، از مناطق مهم تاریخی به شمار می‌رود. این شهر در منابع تاریخی کهن به نام پریم یا جبال قارن یاد شده است. در عصر اسپهدان وقایع و رویدادها و فراز و فرودهای فراوانی به خود دیده است. از فریم یا پریم به عنوان دژ یا شهری در کوه قارن ذکر شده است که گویا مرکز فرماندهی بود. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۰۹-۸۵) از جمله آثار شاخص برجای مانده در این شهر، برج رسکت است که این برج تقریباً در پانزده کیلومتری برج لاجیم قرار دارد. اهمیت برج مانند برج‌های رادکان و لاجیم به خاطر داشتن کتیبه‌های کوفی تزیینی و گجبری و آجرکاری است. این کتیبه دارای چهار سطر که سه سطر و نیم آن به خط کوفی و نیمه سطر چهارم به خط پهلوی است. (ستوده، ۱۳۷۴: ۴/۳۹۴-۳۹۱)

- قلعه کوزا

از دیگر دژهای مهم فریم، قلعه کوزا دارای اهمیت بوده است. ابن اسفندیار محل این قلعه را در نزدیکی روستای تالیور ذکر کرده می‌گوید: «دهکده تالیور به پایان قلعه کوزا است» (ابن سفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۶) قزوینی در آثارالبلاد و اخبارالعباد این قلعه را این‌گونه توصیف می‌کند: «قلعه‌ای است در طبرستان، از عجایب دنیا بسیار بلند و عالی به قله او نرسد و با ستاره سرگوشی کند. چندان

منیع و حصین است که فکر متین از ترتیب مقدمات استخلاص او عاجز ماند. هیچ چشم بیننده‌ای چنین جایی و حصنی ندیده و هیچ گوشی چنین قلعه‌ای متین در ربیع زمین نشنید.» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۶) مرعشی این ده را «تالبو» می‌نامد و اشاره می‌کند: «سرخاب را به فریم بردند و به پادشاهی بنشانند و بالای تالبو که دهی است به پایان قلعه کوزا به جهت او قصر و گرمابه و میدان ساختند و اثر آن هنوز در میان بیشه برجاست.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۹۳)

- ملک قلا

بهمن پسر جهانگیر بن کاوس بن کیومرث بن بیستون - از امیران بنی‌کاوس - نیز قلعه‌ای در جنوب دهکده شونادشت ساخته است که ستوده آن را عظیم‌ترین و عجیب‌ترین بنای تاریخی لاریجان دانسته و گفته است که نامش «ملک قلا» است. (همان: ۴۴۰)

- قلعه شاهان‌دشت

در شهرستان آمل، بخش لاریجان، روستای شاهان‌دشت، از قلعه‌های عظیم البرز و ایران است که در جاده هراز بخش لاریجان شهرستان آمل و مشرف به قریه شاهان‌دشت در ۷۵ کیلومتری جنوب آمل قرار دارد. این قلعه متعلق به حکام بادوسپانیان است که به رویان، نور، کجور و رستم‌دار حکومت داشته‌اند. تنها راه ورود آن زیر زمینی بوده که امروزه مسدود است و کوهنوردان با امکانات و رعایت موارد ایمنی می‌توانند از دیواره جنوبی قلعه به داخل صعود کنند. (ستوده، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۶۰-۱۵۹)

- قلعه پولاد

در شهرستان نور و بر روی ارتفاعات شمالی مشرف بر شهر بلده قلعه پولاد به چشم می‌خورد که از معروف‌ترین و بزرگ‌ترین قلعه‌های برج‌مانده در شمال ایران است. این قلعه تا اوایل دوره صفویه دایر بوده و مرکز یکی از مقتدرترین قدرت‌های محلی آن روز ایران بوده است. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد تا پیش از صفویه قدرت‌های محلی با ریاست ملک کیومرث بادوسپانی و اولاد او از شاهان بنی‌کاوس بر قلعه حکومت می‌کردند، اما با انقراض آنها به دست صفویه افتاد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۴۹)

- قلعه کنگلو

قلعه کنگلو در فاصله تقریبی ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی دوآب (منطقه سوادکوه) و در نزدیکی روستای «کنگلو» بر بالای صخره‌ای قرار دارد. قسمت اعظم قلعه، با گذشت زمان و عوامل مخرب جوی از بین رفته است. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۴-۱۸۹)

- قلعه باحرب یا قلعه کارو

یکی دیگر از قلعه‌های آن نواحی که به دست کیومرث تعمیر شده، قلعه باحرب یا قلعه کارو است. این قلعه از روزگاران کهن بوده اما سال ۷۸۳ هـ.ق به دست سیدفخرالدین مرعشی ویران شد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۴-۱۸۹) و سپس کیومرث آن را مجدداً آباد کرد. (ستوده، ۱۳۷۴: ۳/ ۴۷۸)

جنگل‌ها

- پناهگاه‌های جنگلی

مرعشی از حمله تیمور و پناه بردن مردم به جنگل می‌گوید: «مرعشیان با شنیدن اخباری از انبوه لشکریان تیمور به جنگل پناه بردند.» (مرعشی، ۱۳۳۳: ۳۰۴-۳۰۳) با این همه به گفته مرعشی که مورد تأیید دیگر منابع نیز است؛ تیمور از شیوه دفاعی سادات و پیش‌بینی وی برای بریدن درختان جنگلی و جمع کردن موانع راه و گشایش آن آگاهی دقیق داشته است. با آغاز نبرد، مقاومت سادات سه روز (همان: ۳۰۲) به طول انجامید. به گفته میرظهیرالدین (همان: ۳۰۶-۳۰۴) مرعشی سپاهیان بسیاری از دو طرف کشته شدند و برخی از سادات نیز گریختند و سیدکمال‌الدین امان خواست (نظام - الدین شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۷-۱۲۶) با مخالفت اردوی سادات برای مصالحه، نبرد به آخرین پایگاه مرعشیان در قلعه ماهانه سرکشیده شد. (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۳۴۵) علی‌رغم مقاومت سادات در قلعه که بنا بر گفته‌های مختلف بین یک هفته تا دو ماه و شش روز گزارش شده است و با شدت یافتن حملات تیموریان و امان خواستن مرعشیان، دژ در روز دوم شوال ۷۹۵ هـ.ق گشوده شد. (مرعشی، ۱۳۳۳: ۳۰۷)

به گفته مرعشی به فرمان تیمور غیرسادات را از مرعشیان سادات جدا ساختند و همگی را بی‌محابا کشتند. (مرعشی، ۱۳۳۳: ۳۰۸) وی سپس کلیه خزاین و اموال نقدی و جنسی انباشته شده در قلعه ماهانه سر را مصادره کرد و به سمرقند فرستاد. مورخان درباره گنجینه یاد شده، گزارش‌های

افسانه‌ای ارایه کرده‌اند. (میرخواند، ۱۳۳۶: ۶/ ۲۰۷) به گفته شامی به فرمان تیمور، کاروان اسیران پس از رسیدن به ساری با کشتی روانه ماوراءالنهر شد. سیدکمال‌الدین را با اهل و عیال در کشتی نشانده و به خوارزم فرستادند. به گفته میرخواند (میرخواند، ۱۳۳۶: ۶/ ۲۰۷) تیمور دستور داد ساری را چونان آمل و قلعه ماهانه‌سر با خاک برابر سازند. بنابر گزارش مرعشی «در تمامی ممالک مازندران خروسی و ماکیبانی نماند که بانگ کند و بیضه نهد.» (مرعشی، ۱۳۳۳: ۳۰۹) مرعشی از خاندان‌های محلی و نقش مهم آن‌ها در قدرت گرفتن علویان در طبرستان و گیلان می‌گوید. (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۳۳۳)

- راه‌های جنگلی

سربازان سپاهی به دو دسته سواره و پیاده تقسیم می‌شدند. (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۱۹) از آنجا که مازندران جنگل‌های انبوهی داشت و برای سواره‌نظام پیشروی در آن مشکل بود، از پیاده‌نظام برای ایجاد راه در جنگل و نبرد استفاده می‌شد. (شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۸) پیادگان با تیر و کمان و شمشیر می‌جنگیدند و از دیگر ابزارهای جنگی آنان نیزه و خنجر بود. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۷۶؛ میرتیمور، ۱۳۶۴: ۱۹) از مناصب بالای سپاهیگری، سپهسالاری بود که هر منطقه در مازندران و گیلان به یک تن از سپهسالاران واگذار می‌شد. (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۲۱) از دیگر مناصب سپاهی، داروغگی شهر و ایالت و کوتوال قلعه بوده است. مرعشی از شرایط زخمی‌ها و مداوای آن‌ها با شربت که احتمالاً نوعی مواد مخدر بود سخن می‌گوید. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۵۰، ۵۱ و ۲۱۷)

اقتصاد

- اقتصاد جنگلی

منابع جنگلی طبرستان و گیلان دارای: «انواع و اقسام حیوانات از گوزن و آهو و پلنگ و گرگ و گورخر و خوک و خرگوش تا گاو کوهی و زرافه است که اغلب در مراسم‌ها و مهمانی‌ها از گوشت آنان استفاده می‌شد.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵) گیلان به واسطه داشتن موقعیت جغرافیای طبیعی (جنگل‌های انبوه، رودخانه‌های بی‌شمار و آب و هوای مرطوب) کمتر از سایر مناطق ایران،

مورد دستبرد بیگانگان بود. در طول تاریخ این مناطق به ندرت با هجوم‌های بزرگ مواجه شده است، زیرا مهاجمان پس از ورود به خاک گیلان به دلیل ناسازگاری سربازان و احشام آن‌ها با آب و هوای گیلان پا به فرار می‌گذاشتند، برای نمونه سلطان ایلخانی -الجایتو- پس از تصرف گیلان، ناچار شد صلحی زودگذر با حاکمان و ملوک الطوایف گوشه و کنار گیلان منعقد نماید و سراسیمه از این سرزمین خارج شود. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۹۶-۱۱۳) در عصر تیموری، قراقویونلوها و آق قویونلوها، پادشاهان با توجه به این که آل‌کیا را مدعی جدی خود می‌دانستند، اما به دلیل شرایط اقلیمی گیلان، خود را آماده تصرف گیلان نمی‌دیدند. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۷۰)

- اقتصاد دامپروری و کشاورزی

مرعشی به توصیف و تبیین کنش‌های انسان در کوهستان و جلگه می‌پردازد و نشان می‌دهد که مردم مازندران، رویان و گیلان چگونه برای امرار معاش و حفظ خانواده تلاش می‌کنند: « مردم سوادکوه کمانداران معروفی بودند که شجاعت آن‌ها مثال زدنی بود و بیشتر اهالی در زمینه دامپروری (پرورش گاو و گوسفند) اشتغال داشتند؛ منطقه سوادکوه بیلاقی بود و دامپروران مناطق اطراف، از آن استفاده می‌کردند؛ در منطقه لپور سوادکوه، چراگاه‌های خوبی برای گاو و گوسفند بوده است.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۹-۱۷۳) کوه‌ها و دشت‌ها، بستری مناسب برای کشاورزی و دامپروری بودند و دریای طبرستان محل صید ماهی‌های بسیاری بود و همین امر سبب شده بود که بخشی از خوراک و درآمد منطقه از محصولات دریایی و پرندگان باشد؛ ماهی در کنار برنج به عنوان غذای اصلی مردم این نواحی است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۲۳؛ حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۴، اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۷۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۹؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۷۹) بیشتر از یک سوم محصول برنج، به مالک تعلق می‌گرفت: «ویر آن رودخانه سدی بسته از آنجا بگذرانیدند و به رودخانه ویلسارود آوردند و تقسیم آب نموده... و مردم دیار و مزارعان آن مقام را از آن با بهره و نصیب ساختند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۳) در خراج ارسالی به خلفا، ماهی نیز وجود داشت و به صورت ماهی شور به مرکز خلافت فرستاده می‌شد که حاکی از فراوانی صید آن بود؛ مرغابی و کلنگ‌هایی در سواحل و آب‌بندان‌ها حضور داشتند، هم از گوشت‌شان استفاده می‌شد و هم منبع درآمد برای اهالی بود؛ از پرندگان دیگری مانند دُرنا و کبوتر و قُمّری و فاخته نیز یاد می‌کند. (همان: ۹۷) ظاهراً در گیلان تربیت برخی

جانوران نظیر قوش و شاهین و باز برای شکار متداول بوده و در این دوره برخی بدان اشتغال داشتند. البته مرعشی موردی را که ذکر می کند به تفریحات سلطانی مربوط می شود که از روی تفنن و علاقه انجام می شد: «حضرت اعلی [سلطان محمد حاکم لاهیجان] بنفسه در علم جانور داری چون بی نظیر بود، هر ادنی قوشچی به تعلیم آن حضرت، شنغار و چرخ و شاهین و بحری می آموخت و به عقار و کلینگ می پرانید و آن جانور [ان] از مخلب و منقار آن قوشها جان بدر نمی بردند» (همان: ۲۷۱).

- اقتصاد تجاری

الف) بازار و کاروانسرا

ابن اسفندیار از به راه افتادن بازار و کسب و کار تجاری می گوید: «یکی از حاکمان طبرستان، اسپهبد خورشید، در شهر اصفهبدان، بازارگاه پدید آورده بود که از همه جای طبرستان پیشه‌ورانی را برگزید و در آنجا ساکن نمود و کاروانسرای عالی و وسیع بیرون آنجا بنیاد نهاد. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۰۱) به عقیده اشپولر، این تمرکز پیشه‌وران در یکجا، بعدها نمونه‌ای شد که مغولان و سپس تیمور در سمرقند به مقیاس وسیعی از آن اقتباس کردند. (اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۱۶)

مرعشی از عمر بن العلاء از والیان عرب در طبرستان می گوید که شهر سعیدآباد و عمرو کلاته آمل را ساخت، در آنجا بازاری بنا کرد. (آملی، ۱۳۴۸: ۷۶؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۲۶؛ گیلانی، ۱۳۶۴: ۶۳) از امیران باوندی، نصیرالدین شهریار (حک: ۷۱۷-۷۲۵هـ.)، در کلارستاق (نزدیک نوشهر کنونی) شهر و بازار بنیاد نهاد که بازرگانان و پیشه‌وران از هر سو بدانجا روان بودند. (آملی، ۱۳۴۸: ۱۶۲؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۷) از امیران محلی لارجان به نام «منوچهر مرزبان» در زمان «اسپهبد شاه غازی رستم باوندی»، قلعه گهرود ۱۵ در لارجان را چنان آباد کرد که بازرگانانی از هند و روم و مصر و شام به آنجا می آمدند. بازار فروش کالاهای طبری نیز در آنجا بی اندازه فزونی داشت. در سال ۷۶۹هـ.ق،

^{۱۵}- روستایی در لاریجان که امروز به آن کهرو می گویند. (رک: آملی، تاریخ رویان، تصحیح پرتو، پاورقی، ص ۱۳۶).

سیدکمال‌الدین بن قوام‌الدین مرعشی شهر و بازار ساری را بازسازی کرد. یکی از امیران محلی منطقه رویان (سیدفخرالدین)، در زمان حضورش در ولایت ناتل (نور امروزی) در منطقه واتاشان قصر و حمام و مسجد و بازار ساخت و چنان رونقی به این منطقه داد که به گفته مرعشی «رشک روضه برین گشت» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵)

مرعشی از دوره شاه غازی رستم (حک: ۵۳۶-۵۵۸ هـ.ق) به عصر طلایی حکومت باوندیان یاد می‌کند؛ وی برای آبادانی طبرستان فرمان داد سه سال مالیات از اهالی برداشته شود تا ولایت معمور و آبادان، راه‌ها و پل‌های فراوان در طبرستان ساخته شد. وی چهارصد کشتی برای تجارت فراهم کرد و دستور کشت نیشکر را در طبرستان صادر کرد. (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲/ ۸۹؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۳-۲۰) به گفته ابن اسفندیار «از اول عمارت طبرستان تا به امروز هرگز چنان معمور نبود که به عهد او» (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۴۳۷-۴۲۲) امیر محلی لارجان، زیر نظر منوچهر مرزبان باوندی، «قلعه کهرود را چنان آبادان کرد و بازرگانانی از هند و مصر و شام به این منطقه آورد و عمارت‌هایی ساخت» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۳-۲۰) به گفته ابن اسفندیار «تا کسی نبیند آن حکایت باور نکند» (ابن اسفندیار، ۱۳۹۰: ۴۳۱) مرعشی از حسام‌الدوله اردشیر بن حسن و ارتباط او با سران دولت‌های مختلف از مصر و شام تا سلاطین خوارزمشاهی، و دوره‌ای از رونق و آبادانی در طبرستان خبر می‌دهد. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۰: ۴۶۷-۴۶۵؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۷-۱۱۰) به گفته ابن اسفندیار شاه اردشیر در پریم بادگیرهایی ساخته بود که اگر کسی آن عمارت را اکنون ببیند گوید: «کار آدمیان نیست، مگر سلیمان (ع) دیوان را فرموده باشد» (ابن اسفندیار، ۱۳۹۰: ۴۸۹)

ب) خانقاه و تجارت ابریشم

رایج شدن ساخت خانقاه به ویژه در عصر ترکان سلجوقی که با رشد شهرهای تجاری و شهرنشینی در طبرستان و گیلان همراه شد، عاملی شد تا بسیاری از شاهزادگان و امیران محلی طبرستان و گیلان دست به احداث خانقاه بزنند که کارکرد تجاری داشت و مکانی عام‌المنفعه برای کاروان‌ها بحساب می‌آمد و بسیاری از کاروان‌های تجاری در مسیر ابریشم و سفر از طریق دریای خزر به سرزمین‌های اروپای شرقی از این خانقاه‌ها استفاده می‌کردند. مثلاً از اقدامات حسن بن قاسم، داعی صغیر، (۳۱۶-۳۰۴ هـ.ق) در آمل ساخت خانقاه بود. یکی از اسپهبدان باوندی بعد از وفات

همسرش دستور داد در شهریارکوه خیرات بسیاری کنند و در شهر ساری به نام او خانقاهی ساختند. (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۳۰۶-۳۰۴) خانقاه خواهر شاه‌غازی‌رستم در آمل و امیرتاج‌الدوله - شهریار (۶۶۸-۶۷۳ هـ.ق) در آمل از جمله آن بود. (همان: ۴۱۵-۴۰۹) به گفته آملی، خانقاه‌ها در ممالک شمس‌الملوک محمد باوندی (۷۱۲ هـ.ق) دارای رونق بود و پادشاه هم با وقف روستاها و اقطاع از آنها حمایت می‌کرد. (آملی، ۱۳۴۸: ۱۶۱)

در آغاز حکومت مرعشیان، درویشان کمتر به دنیاگرایی گرایش داشتند، مسلک آنان با روش زورگویی حکومت‌های محلی مازندران سازش نداشت و از همین رو بین آنان اختلاف‌های شدید و درگیری روی می‌داد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۸۰) سیدکمال‌الدین در پیامی به امیر تیمور که در ۷۹۲ هـ.ق متوجه مازندران شده بود، عدل و انصاف را روش درویشی خوانده بود، (مرعشی، همان: ۳۰۰) حال آنکه در ذخایر بدست آمده از قلعه ماهانه‌سر چندان مال و منال اندوختند که چشم امیر تیمور جهانگشاه را خیره کرد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۰۹-۳۰۸) این مال‌اندوزی‌ها در دوره دوم حکومت مرعشیان نیز ادامه یافت. وضعیت اقتصادی و تبعات اجتماعی آن در دوره مرعشیان به سبب جنگ‌های پی‌درپی بین خوانین و نیز فرمانطقه‌ای به‌ویژه با لشکرکشی‌های تیمور نابسامان بود؛ مرعشی نیز در تاریخ طبرستان از آن به تلخی یاد کرده است. با وجود این، همزمان با حکومت تیموریان یعنی حدود ۸۸۲ هـ.ق در مازندران محصول ابریشم بسیاری به دست می‌آمد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۵۴-۳۴۲)

ج) کشتی‌رانی و تجارت

از کشتی، گاه برای فرار افراد مهم از دست دشمن (عموماً به مازندران یا شیروان در قفقاز جنوبی) و همچنین برای جنگ به ویژه در نوار ساحلی استفاده می‌کردند. اما در زندگی روزمره نیز برای حمل بار تجاری و یا غیرتجاری و افراد نیز از نقطه‌ای در ساحل به نقطه‌ای دیگر کاربرد داشت: «به تخصیص فرضه‌های مازندران، کشتی بانان بسیار بدانجا [رودسر] آمده، کشتیهای بزرگ بنیاد کرده، به تمام رسانیدند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۳). کشتی بان در این دوره در گیلان بیه پیش، «موخداوند» نامیده

می‌شد: «با کیاجلال مازندرانی که از تخمه جلال ازرق بود و در هنگام خروج سادات مازندرانی و دفع کیایان، جلال که ایشان بقیه‌السیف بودند فرار نموده، به گیلان اقامت داشتند و در فرضه [بندر] لنگرود به کشتی بانی مشغول بودند [و] از آن سبب او را «موخداوند جلال» می‌گفتند.» (همان: ۱۶۳)

استفاده از کشتی و کشتی رانی تنها به سواحل دریای کاسپین محدود نمی‌شد، بلکه به ویژه در سفیدرود نیز کشتی بانی البته با قایق‌های کوچک‌تر اهمیت داشت، زیرا پل زدن بر روی این رود با تکنولوژی آن زمان مستلزم هزینه بسیار و شاید ناممکن بود و از این رو سفیدرود مرز جداکننده بزرگی از نظر فرهنگی و سیاسی به حساب می‌آمد که تاثیر خود را در تمایزات فرهنگی دو بخش از گیلان یعنی شرق و غرب این رودخانه برجای گذاشته است: «آب سفیدرود را در این موسم عبور بجز کشتی میسر نیست و من کشتیها را خواهم شکافتن و سر راه ایشان را گرفتن، چنانکه یک تن از ایشان بدر نروند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۷۲) همچنین در جنگی که بین بیه پیش و حاکم رشت در سال ۸۶۳ هـ.ق در گرفت، لشکریان بیه پیش تنها از طریق کشتی توانستند از ساحل غربی (در روستای کیسم) به ساحل شرقی آن برسند: «چون به کنار آب [سفیدرود] رسیده آمد، عبور عساکر بجز به کشتی میسر نشد.» (همان: ۲۹۰) در برخی موارد از کشتی بانان با نام ملاحان و از کشتی با نام «ناو» نام برده شده است: «و جمعی را با کیامحمد سپهسالار شکور [اشکور] همراه کردند و اشارت شد که ملاحان، گذر آب رودخانه گوارود را پیدا کنند تا یک طرف کیای مذکور از آب بگذرد و پشت گیر نماید و...» (همان: ۲۴۴)

- مالیات‌گیری (خراج: وجه نقد و ابریشم)

در دوره علویان طبرستان، آن‌ها خراج به مرکز خلافت نمی‌فرستادند، البته کمک‌هایی به علویان عراق می‌کردند. به گزارش آملی، محمد بن زید هر سال سی هزار درهم به نجف و بقیع و کربلا و بغداد می‌فرستاد. (آملی، ۱۳۴۸: ۱۰۹؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۴۳-۱۳۶) ولی بیشتر درآمدهای مالیاتی در طبرستان هزینه می‌شد. در همین دوره یکی از حاکمان علوی (حسن بن قاسم) از اهل هنر و فضل در طبرستان خراج نمی‌گرفت. (آملی، ۱۳۴۸: ۱۱۹؛ مرعشی: همان) در زمان ناصرکبیر (حک: ۳۰۱-۳۰۴ هـ.ق) او سعی کرد شیوه زکات‌گیری را جایگزین خراج کند ولی مردم تبدیل خراج به زکات را نپذیرفتن. هنگام حضور یعقوب لیث در طبرستان او خراج دو ساله از مردم گرفت تا آنجا که

به گفته آملی: «در رویان نان نماند که بخورند» (آملی، ۱۳۴۸: ۱۰۵؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۸-۱۳۳) البته شورش‌های مردم و بارندگی‌های شدید باعث شد یعقوب لیث بعد از چهارماه مجبور به ترک طبرستان شود. (آملی، ۱۳۴۸: ۱۰۶) در زمان مأمون عباسی، او از اسپهبد شروین خواست زمینی به او بدهد، اسپهبد سیصد پاره ده از کوه و دشت به او هدیه کرد و قباله هبه نوشت که آن املاک را بعدها مأمونی می‌خواندند. (آملی، ۱۳۴۸: ۸۵؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۶۲) در برآورد خراج (نقد و کالا) از تمام نقاط به مرکز خلافت در زمان هارون الرشید میزان دریافتی از طبرستان شش میلیون و سیصد هزار درهم نقد، ششصد قطعه فرش طبری، دویست دست عبا، پانصد دست جامه، سیصد دست دستار و ششصد عدد جام گزارش شده است. (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳۴۳) ابن خلدون، خراج گیلان را پنج میلیون و خراج گرگان را دوازده میلیون درهم در همین دوره یاد می‌کند. (همان: ۳۴۳) در اواخر قرن نهم (۸۷۸هـ.ق) مرعشی، عواید مازندران را با وجود مشکلات داخلی، ۱۲۰ خروار ابریشم ذکر می‌کند. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۱۴)

در دوره فرمانروایی تیمور مانند دوره ایلخانیان و بعضی دیگر از سلسله‌های ایرانی، یک دیوان مرکزی وجود داشت. دیوان مرکزی، دیوان اعلی خوانده می‌شد و وظایف اصلی آن گردآوردن مالیات‌ها، ثبت باج‌ها و اموال بوده است که از خزانه‌های شهرهای به تصرف درآمده و بازرسی دیوان‌های ولایات به دست می‌آمد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۷۹) از مناصب دیوانی نام برده شده در مازندران، انبارداری قلعه است که نقش مهمی در نظم و نسق قلاع متعدد این دوره داشته است. از دیگر وظایف دیوان اعلی در این دوره گردآوردن خراج بود. بنابر نوشته مرعشی حکومت ساری از حکومت‌های دیگر شهرها خراج گرمی آورد، چنانکه سیدمرتضی حاکم ساری به دربار هرات افزون بر آنچه تقبل کرده بود، وعده داد و از مردم آمل نیز اموال بیشتری طلب می‌کرد. در این دوره نیز خراج به صورت «وجه نقد یا ابریشم» که صنعت آن در تمامی شهرهای مازندران رواج داشت، دریافت می‌شد. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۴۳)

ابریشم و عایدات و محصولاتِ ملکی از آن که ارزش داشت، چون سکه زر دست به دست می‌گردید. اغلب ابریشم به جای مالیات برای سلاطین زورمند می‌فرستادند. «سیصد من ابریشم و صدخروار قماش سکندرانی از امیر دباح ستانده خلاص داد»، (مرعشی، ۱۳۶۱: ۹۸) «قرار شد پانصد من ابریشم بابت سیدحسین کیا به سیدیحیی بدهند» (همان: ۱۱۷)، پنجا خروار ابریشم به وزن تبریز (همان: ۳۶۶) چهل خروار ابریشم شصت منی به وزن تبریز فرستادند (همان: ۳۷۶) از پارچه و لباس و پوستین‌های کیش با ابره‌های زربفت (همان: ۲۷۱) «با اخوان و اعمام و بنواعماد و اهل قرابت، اشفاق و مراحم بی‌غایت به تقدیم می‌رسانید و مجموع را از آنچه در ایام دولت اعلی مغفرت پناهی داشتند، اضافه نمود. و نوکر و خوادم را به کمرهای زرین و سیمین که هرگز داب حکام گیلان نبود که دهند بداد و بیاراست و جامه‌های زربفت و دستاری مصری و سکندرانی مذهب با دکمه‌های طلا ببخشید. و زین و لجام اسبان را به دستور عراق و خراسان بفرمود ساختن و از دستور درانداختند. و اکثر خاصگیان را اسبهای تازی با زین‌ها و لجامهای زرین و سیمین ببخشید و کسانی که سابقاً هرگز شمشیر آهنین در میان خود ندیدند کمرهای سیمین درایام دولت او در میان بستند و هرگز دستار هندی نداشتند که بر سر بندند، به دستارهای مذهب سرافراز گشتند.» (همان: ۲۷۱-۲۷۰)

بنابر اسناد به‌دست آمده از آستانه درویش تاج‌الدین حسن‌ولی در روستای نیاک آمل به تاریخ‌های ۸۳۳ و ۸۳۴هـ.ق، تنگه شاهرخی (که وزن آن یک مثقال به عیار ده ده بود) در سده ۹هـ.ق در مازندران رواج داشته و با آن معامله می‌شده است. (اسناد آستانه درویش تاج‌الدین حسن‌ولی، ۱۳۴۴: ۱۷، ۲۱، ۲۷ و ۲۹) مرعشی از پیشکش، خلعت و هدایایی صحبت می‌کند که میزان قدرت اقتصادی مردم منطقه را نشان می‌دهد: «اسب و باز شکاری، سگ‌های توله و تازی، قوش، باز سفید، چرغ، شاهین، خلعت پادشاهانه و امتعه جهت پیشکش و تهنیت فرستادند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۹۱، ۲۳۱، ۳۷۶ و ۴۷۶). «امیران از هر کس عروسی می‌کرد، پولی به نام زن زر می‌ستاندند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۱۵)

خوراک

کشت انواع محصولات، به ویژه نیشکر، برنج، زعفران در طبرستان مرسوم بود. مرعشی از کاشت برنج در اکثر ولایت طبرستان یاد می‌کند. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۵۵ و ۳۶۴) انواع میوه‌های درختی، انار،

انجیر، بادام، انگور و میوه‌های زمینی، خیار، هندوانه، خربزه از جمله محصولات فراوان این منطقه بوده است. (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۴۵؛ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۷۵/۱؛ گیلانی، ۱۳۵۳: ۳۵) از مرکبات به ویژه نارنج، ترنج و توت در ساری و آمل و سایر مناطق طبرستان یاد شده است. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳) مرعشی از آداب کاشت برنج در فصل بهار می‌گوید: «در موسم بهار، دستور حکام مازندران بوده است و می‌باشد که جهت زراعت برنج حُکام خود سوار شده و در روز کما بیش یراق کرده و مردم را جمع ساخته به جنگل‌هایی که قابل باشد روند، و آن موضع را از دار و درخت و خار و خاشاک پاک گردانند، و جوی آب روان سازند تا بزرگران جهت خاصه ایشان زرع، برنج و گندم نمایند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۱۹-۲۱۸) در ادامه از متداول بودن پخت نان کلیجه و حلوا، و پلا و ماهی می‌گوید. (همان: ۲۱۹ و ۲۷۹)

پوشاک

مرعشی از نوعی قبا در زمان خود به نام «راست پشتک» یاد می‌کند که بزرگان می‌پوشیدند و پارچه مخصوص و عجیبی که با آن عبا می‌بافتند و چندین دینار ارزش داشت؛ دستمال‌های طبرستان را نیز شاخص و معروف‌تر از نقاط دیگر می‌دانست. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۷۵) مرعشی اشاره می‌کند: «زمانی که کیا افراسیاب و فرزندان به حمام می‌رفتند، درویشان آمده راست پشتک او را -که پوشیده بود- برمی‌داشتند و خود می‌پوشیدند...» (همانجا)

بیماری‌ها و عوامل بیماری‌زا

جنگل‌ها، مرداب‌ها، باتلاق‌ها و بخاری‌های بدبو، به عنوان عوامل بیماری‌زا و تولید ناخوشی و کانون مگس فراوان و حشرات گزارش شده‌اند. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۳۳؛ رایینو، ۱۳۴۱: ۲۶؛ فروزش، ۱۳۸۹: ۸۰) در تمامی متون جغرافیایی از «آفتاب داغ و رطوبت غیرقابل تحمل هوا» به عنوان عمده‌ترین عامل بیماری‌زا در مازندران یاد شده است. (ملگونف، ۱۳۶۴: ۲۵؛ رایینو، ۱۳۴۱: ۳۴-۳۳؛ فروزش، ۱۳۸۹: ۷۹) اورسل از «تب‌های نوبه» و پولاک از «تب لرز» در سواحل دریای خزر می‌گویند. (اورسل، ۱۳۵۲: ۳۲۵؛ پولاک، ۱۳۶۱: ۵۵۰؛ فروزش، ۱۳۸۹: ۷۹) در گزارش‌های پولاک و کرزن نیز، از

مازندران، گیلان و طالش با عنوان «مناطق مالاریاخیز» یاد شده است. (پولاک، ۱۳۶۱: ۴۹۲؛ کرزن، ۱۳۶۷: ۴۷۵/۱؛ فروزش، ۱۳۸۹: ۸۰) مستوفی هوای رشت را متعفن و به‌غایت گرم توصیف می‌کند. (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۰۳)

مرعشی در ذیل لشکرکشی یعقوب لیث به طبرستان اشاره می‌کند: «... و از کلار به رویان آمد. جمله اشتران او به مگس هلاک شدند و باران و صائقه آمد بر ایشان، خویشتن به آمل افکندند... و از طبرستان به خراسان رفت.» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۷۲؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۶) مرعشی علت مرگ شاه‌غازی‌رستم را به بیماری «نقرس» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۴) نسبت می‌دهد. مرعشی به بیماری صرع نیز اشاره می‌کند: «اصفهد، گردبازو را اگرچه مریض بود به پای قلعه دارا فرستاد و طبیب همراه گردانید تا در معالجه قیام نماید. به نمگه حج که نجات‌ده گویند به گرمابه بردند، صرع پدید آمد، همانجا وفات یافت.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۰۹) مرعشی در ذکر وفات فرزند کارکیا امیرسیداحمد، علت فوت را این‌گونه بیان می‌کند: «چون فصل خزان شد و کارکیا میراحمد از سمم به رودسر تشریف فرمود، اورا فرزندی بود سلطان‌بوسعید نام، از قضای ربانی روزی به نخجیر گراز رفته بود و همان روز بسیار خنگ بوده، برف و باران می‌بارید. او را علت نقرس طاری گشت و... خرمن عمرش به باد فنا رفت.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۲۳)

عزاداری

گروه اعیان و اشراف و اکابر و ارکان دولت در ارتباط با حکومت و به عنوان همراه و هم پیمان قدرت بودند. این گروه معمولاً با اشاره حکام محلی و برای نشان دادن وحدت و همبستگی با حاکم در مراسم های دولتی اعم از جشن و شادی و یا عزا و سوگواری حضور می یافتند و خود بخشی از ارکان دولت نیز محسوب می شدند: «اکابر و اشراف و اعیان لاهیجان، سر در ربقه اطاعت آورده و کمر انقیاد بر میان بستند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۰۱)

مرعشی از مراسم عزاداری به نام «آش تعزیت» یاد می‌کند که در آن مراسم «خاک و خون غلطان و آب حسرت از دیده ریزان و دست بر سینه‌کوبان، نمدهای سیه در گردن و سر و خاک در سر و تن می‌گردیدند و هفت روز با پای برهنه بر سر خاک و خار و خاشاک می‌نشستند و به ختم کلام ربانی و گفتن وعظ و نصایح حفاظ و وعاظ مشغول گشتند. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۲۳، ۲۵۳، ۲۵۶ و ۴۲۹)

بازی و سرگرمی

ورزش سنتی و قدیمی، چاه نخجیر و نخجیر گراز (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۱۹-۳۱۷)؛ شکار گراز، شکار بزکوهی، باز و شنغار و بحری و باشق و قوش زنگل پا و چرخ و شاهین و سیاه چشم به شکار عقار و کلنگ (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۲۳، ۲۷۱، ۳۱۷، ۳۹۱، ۴۴۵ و ۴۷۱؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵)؛ کشتی و تفریح، از جمله آداب و رسوم مردم گیلان است. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۸۶ و ۴۲۵) همچنین از میدان چوگان، گوی و شکارگاه به منظور تفریح حکام و مهمانان در مازندران می‌گوید: «چه در شجاعت و به چوگان و گوی و سواری در طبرستان مثل او نبود.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۹۸ و ۱۱۲)

نتیجه‌گیری

از واکاوی آثار سیدظهیرالدین مرعشی، چنین استنباط می‌شود که وی دوران پرتلاطم و آشفته سیاسی و نظامی، همراه با کشمکش‌های مذهبی را تجربه کرده است. وی گاهی به منابع مورد استفاده خود اشاره می‌کند و در رد یا اثبات مطلبی استدلال می‌کند و گاهی در پاره‌ای از گزارش‌های خود، عمدی یا سهوی، دچار اشتباهات فاحشی می‌شود. او از روش صرف نقلی-روایی با نگرش کلامی-دینی عبور می‌کند و پدیده‌های تاریخی و اجتماعی را در بستر جغرافیایی آن‌ها روایت می‌کند. مرعشی فقط به ذکر وقایع تاریخی طبرستان و گیلان اکتفا نمی‌کند و به رویدادهای مناطق همجوار آن که به نوعی بر تاریخ این سرزمین تأثیر گذاشتند نیز پرداخته است.

موقعیت خاص جغرافیایی، استقلال اقتصادی و سیاسی، ناکامی‌های طولانی و مستمر مهاجمان ایرانی و انیرانی در فتح طبرستان و مأمّن بودن آن برای پناهندگان سیاسی و مذهبی، مهم‌ترین عوامل توجه ویژه مرعشی به جغرافیای طبیعی، سیاسی و نظامی طبرستان در تاریخ‌نگاری محلی بوده است.

بخش عمده اثر مورخ محصول محیط اجتماعی و زاده عصر خویش است؛ بنابراین پدیده‌های تاریخی و اجتماعی را در بستر جغرافیایی آن مورد بررسی قرار می‌دهد. مرعشی تعامل انسان با طبیعت و تاثیرات موقعیت‌های جغرافیایی و طبیعت بر ساکنان طبرستان، گیلان را از منظر سیاسی، خلق و خوی، منش اخلاقی روایت می‌کند. مرعشی هرگاه مطلبی را مبهم یافته و قادر به روشن

کردن آن نبوده، با جملات «والله اعلم بالصواب» یا «العهدۃ علی الراوی» آن را بیان کرده است. استفاده از اسناد دولتی مربوط به خاندان مرعشیان که نویسنده از آن خاندان بود و نیز استفاده از خاطرات شخصیت‌های موثر در تحولات سیاسی مازندران، یکی از ویژگی‌های آثارش می‌باشد.

منابع و مآخذ

کتاب

۱. آملی، مولانا اولیاء الله (۱۳۴۸). تاریخ رویان، تصحیح منوچهرستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۲۰). تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه خاور.
۳. _____ (۱۳۹۲). تاریخ طبرستان، پژوهش و راستینه‌گردانی افشین پرتو. تهران: میرماه.
۴. ابن حوقل (۱۳۶۶). سفرنامه ایران در «صوره الارض»، ترجمه و توضیح جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
۵. ابن خردادبه (۱۳۷۰). المسالک والممالک. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: بی‌نا.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۶). مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
۷. ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (۱۳۴۹). ترجمه مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران). ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۸. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۴۸). تاریخ بیهقی. با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. تهران: به سرمایه کتابفروشی فروغی در چاپخانه اسلامی.
۹. ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). الاعلاق النفیسه. ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو. تهران: البرز.
۱۰. اسناد آستانه درویش تاج‌الدین حسن ولی نیاک (۱۳۴۴). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. اسپولر، برتولد (۱۳۷۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۲. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). مسالک و ممالک. به اهتمام ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). مرآةالبلدان. تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. انصاری دمشقی، شمس الدین محمد ابن ابی طالب (۱۳۸۲). نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر. ترجمه سیدحمید طبیبیان. تهران: اساطیر.
۱۵. اورسل، ارنست (۱۳۵۲). سفرنامه اورسل. ترجمه علی اصغر سعیدی، بی جا: چاپخانه بیست و پنجم شهریور.
۱۶. بارتولد، ولادیمیر (۱۳۷۲). تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور. تهران: توس.
۱۷. بارتولد، ولادیمیر (۱۳۵۸). تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور. تهران: توس.
۱۸. باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). سلسله‌های اسلامی جدید. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۱۹. پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱). ایران و ایرانیان (سفرنامه پولاک). ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.
۲۰. حدودالعالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
۲۱. حضرتی، حسن (۱۳۸۱). تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی. تهران: نقش جهان.
۲۲. خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۶۲). حبیب السیر فی اخبار بشر. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
۲۳. رابینو، هل (۱۳۷۴). ولایات دارالمرز ایران، گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده. رشت: طاعتی.
۲۴. روزنتال، فرانتس (۱۳۸۵). تاریخ تاریخ نگاری در اسلام. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس.
۲۵. ستوده، منوچهر (۱۳۷۴). از آستارا تا استارباد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۲۶. شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). ظفرنامه. به کوشش پناهی سمنانی. تهران: بامداد.
۲۷. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه عبدالرحمان شرفکنندی. تهران: موسسه علمی اندیشه جوان.
۲۸. کرزن، جرج. ن (۱۳۶۷). ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۹. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود (۱۳۴۷). زین الاخبار. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد ناظم، بی‌جا: مطبوعه ایرانشهر.
۳۰. گیلانی، ملاشیععلی (۱۳۵۳). تاریخ مازندران. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۱. لسترنج، گای (۱۳۶۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۲. لسترنج، گای (۱۳۸۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۳. مارکوارت (۱۳۷۳). ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
۳۴. مقدسی، ابونصر مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). بدهاء و التاریخ (آفرینش و تاریخ). مقدمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
۳۵. مرعشی، سیدظهیرالدین (۱۳۹۵). تاریخ گیلان و دیلمستان تصحیح و تحشیه افشین پرتو. رشت: فرهنگ ایلبا.
۳۶. _____ (۱۳۳۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش عباس شایان. تهران: چاپخانه فردوسی.
۳۷. _____ (۱۳۶۱). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به کوشش محمدحسین تسبیحی. تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.
۳۸. _____ (۱۳۴۵). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به کوشش محمدحسین تسبیحی. تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.
۳۹. _____ (۱۳۶۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به اهتمام رنهارد دارن. تهران: نشر گستره.

۴۰. _____ (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۴۱. مرعشی، میرتیمور (۱۳۶۴). تاریخ خاندان مرعشی. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.
۴۲. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر (۱۳۶۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
۴۳. ملگونوف، گریگوری، (۱۳۶۴)، سفرنامه ملگونوف به سواحل جنوبی دریای خزر. ترجمه مسعود گلزاری. تهران: دادجو.

مقاله

۴۴. احمدی، نزهت و زهرا مصفاحسن (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی رویکرد سیاسی مورخان در تاریخ نگاری محلی گیلان از قرن نهم تا یازدهم هـ ق با تکیه بر روش و بینش مورخان». مجله تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء. س ۲۰، ش ۵.
۴۵. پارسی، حمیدرضا (۱۳۹۳). «پوشش شهر، شهرگرایی و شهرنشینی در قرون سوم تا پنجم هجری در ایران». نشریه هنرهای زیبا-معماری و شهرسازی. دوره ۱۹، ش ۴.
۴۶. حسن زاده، حسن (۱۳۸۴). «نقد تاریخی در آثار تاریخ نگاران مسلمان». مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش. س ۱، ش ۸.
۴۷. فروزش، سینا (۱۳۸۹). «مازندران در سفرنامه ها و متون جغرافیایی عصر قاجار». مجله مسکویه. س ۵، ش ۱۳.